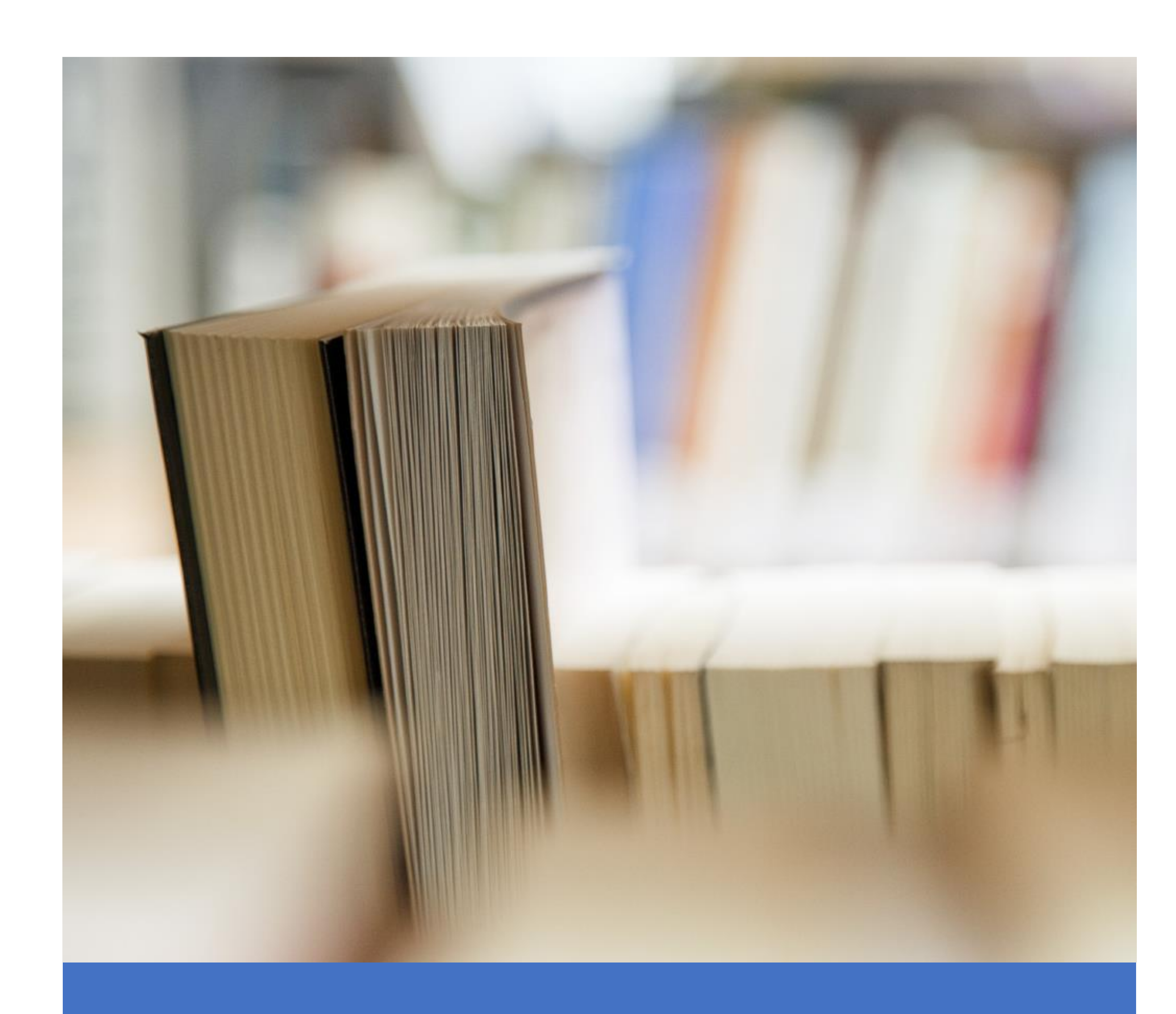


مدينة العلم

به کوشش زکریا

مباحث امامت و ولایت

زمستان 1403

خادم اهل بیت زکریا

فهرست مطالب

مقدمه مولف :

بسم الله الرحمن الرحیم الصلاة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین و الطاهرین و لعنه الله علی أعدائهم أجمعین. از آنجایی که درباره فضائل بی شمار امیرالمومنین علی (علیه السلام) مقالات و کتب مختلفی نوشته شده و زمانی که یکی از بیشترین دشمنی ها را با فضائل أمیرالمؤمنین (علیه السلام) در فضلیت حدیث " انا مدینة العلم وعلی بابها" دیدم، شروع به جمع آوری مطالب و تحقیق راجع به این حدیث شریف کردم.

مقاله ی پیش رو، رساله ی مختصری درباره صحت این حدیث شریف است. ان شاالله اهل انصاف استفاده ببرند ومورد رضایت امیرالمومنین (علیه السلام) و مولانا صاحب الزمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) واقع گردد.

ما این رساله را در دو فصل بررسی میکنیم و نظرات و اشکالات را بیان کرده و به آنها پاسخ خواهیم داد. فالله مستعان.

کتبی بسیاری درباره تصحیح این حدیث نوشته شده است :

عبقات الانوار نوشته میر حامد حسین هندی

فتح المملک نوشته احمد غماری

حدیث انا مدینه العلم نوشته سید علی میلانی

بخش اول : سند حدیث

بخش دوم : متن حدیث

به دلیل اینکه بحث ما مساله ی تصحیح حدیث میباشد، لازم است چند مقدمه را ذکرکنیم.

مقدمات:

مقدمه اول: توضیح مختصری درباره این حدیث :

این حدیث مدینة العلم به دلیل دلالات مهمی که دارد، دارای اهمیت خیلی زیادی برای امت اسلام هم در **مسئله اخذ دین** و **هم در مسئله خلافت** و تعیین موضع حق میباشد. زیرا برای هر مسلمانی واجب است تا در طرف حق بایستد.

ما به اختصار دلالات این حدیث که هم علماء امامیه (علیهم الرحمة) و هم اهل سنت به آن متذکر شده اند اشاره میکنیم:

دلالت بر اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) :

رسول خدا دارای علوم زیادی هستند و اعلم ترین اشخاص به علوم مختلفه و اعلم تمام خلایق میباشند. حتی از انبیا گذشته و روایات زیادی در فریقین به این موضوع اشاره دارد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند من اعلم ترین و با تقوا ترین شما به خدا هستیم:

20 – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَمَرَهُمْ، أَمَرَهُمْ مِنَ الأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ، قَالُوا: إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرَفَ الغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِنَّ §أَتْقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا»

(صحیح بخاری ج1 ص13)

از ابن عباس نقل شده است که تمام علوم انبیا به رسول الله (صل الله علیه وآله وسلم) داده شده است و رسول خدا عالم ترین انبیاء از جهت علم هست:

روی الحافظ أبو بكر بن عائذ عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: (لما ولد النبی صلی الله علیه وسلم قال فی أذنه رضوان خازن الجنان أبشر یا محمد فما بقی لنبیٍ علم إلا وقد أعطیته فأنت أكثرهم علماً وأشجعهم قلباً)

حال که رسول خدا اعلم تمام خلائق هست . کسی که درِ ورود به این علم است ، به تمام علم رسول خدا دسترسی کامل دارد و گرنه عدم دسترسی به علم با راه ورود به شهر علم تناقض دارد.

دلالت بعدی افضلیت است :

معیار افضلیت و برتری علم است و آیات و احادیث زیادی به آن اشاره دارد.

حال کسی که اعلم امت است افضل نیز میباشد واین دو با هم رابطه مستقیم دارند.

دلالت بعدی بر اخذ علم وسنت از امیرالمومنین (علیه السلام) **است.:**

ما زمانی اعمالمان مقبول میشود که با علم و طبق دستوری که خداوند متعال داده است باشد، وَاِلا ! نه تنها مقبول نیست ، بلکه باعث دوری از خدای متعال نیز می‌شود .

و این علم در رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وجود دارد . برای اینکه به علم برسیم باید ازامیرالمومنین (علیه السلام) تبعیت کنیم. در غیر این صورت بدون عمل به علمِ رسول خدا ، آن اعمال باطل است.

این حدیث در بحث های امامت جزو ادله دست اول میباشد. در مختصر کلامی به این مورد اشاره میکنیم وبه یاری خدا وارد بحث میشویم.

در موضوع امامت ادله به دو بخش تقسیم میشوند :

1_ادله ای که ذاتا خودشان دلیل هستند مثل حدیث انت خلیفتی (نص جلی)

2_ادله ای که مقدمه هستند یا برای کبری و یا صغری قیاس (نص خفی)

حدیث مدینه از قسم دوم است ، به این صورت که طبق این حدیث بر اساس مقدماتی که ذکر خواهد شد امیرالمومنین علی (علیه السلام) اعلم و أفضل امت هستند و هر کس اعلم و أفضل باشد باید خلیفه شود. پس أمیر المؤمنین (علیه السلام) باید خلیفه شود.

مقدمه دوم: تعریف حدیث صحیح و حسن:

احادیثی که به آنها اشاره میکنیم به چهار نوع هستند:

1) صحیح لذاته ،2) صحیح لغیره ،3) حسن لذاته، 4) حسن لغیره

1_ حدیث صحیح حدیث متصلی هست که روات آن عدل تام الضبط بوده و آن حدیث از علت و شذوذ، خالی میباشد.

حدیث حسن دارای همین شروط است فقط تام الضبط نیست و دارای خفیف ضبط بودن در یکی یا همه روات آن میباشد.

صحیح لغیره چند حدیث حسن هست که باهم جمع میشوند .

حسن لغیره احادیث ضعیفی هستند که با همدیگر جمع شدند و به این مرتبه رسیده اند.

مقدمه سوم: چگونه میتوانیم بفهمیم این حدیث صحیح هست؟

راه تشخیص حدیث صحیح سه صورت است:

1_ تفصیلا بررسی کنیم

2_ تصحیح علما معتبر

3_حدیث در کتبی باشد که مصنف ملتزم به صحت کرده باشد

(مصطلح الحدیث بن عثیمین ج1 ص8)

مقدمه چهارم: درجه بندی های احادیث صحیح

نووی میگوید : "اعلی درجه صحیح روایتی هست که

1_ شیخین نقل کردند

2_روایتی که بخاری نقل میکند

3ـروایتی که مسلم نقل میکند

4ـ روایتی که علی شرطهما هست

5ـ شرط بخاری

6ـ شرط مسلم

و درآخر بقیه ی احادیثی که دارای این شروط صحت باشند.

(التقریب والتیسیر ج1 ص28)

ما در فصل اول شروط سه گانه را مطرح میکنیم و در فصل دوم ، دو شرط آخر را بیان خواهیم کرد.

فصل اول: بررسی سند حدیث :

در این بخش به بررسی سند حدیث از جهات مختلفِ تواتر و بررسی تک حدیث میپردازیم.

بخش اول : بررسی سند حدیث تفصیلا :

قسم اول : تواتر حدیث

حدیث متواتر یعنی حدیثی که در تمام طبقات آن، روات این حدیث به حدی باشند که تواطی بر کذب نقل کنندگان عادتا محال باشد.

أما أُبو بكر الرَّازِيّ كَانَ يَقُول لما تَوَاتر نقل هَذَا الْخَبَر إِلَيْنَا من قوم لَا يتَوَهَّم اجْتِمَاعهم على الْكَذِب فقد أوجب لنا ذَلِک علم الْيَقِين وَانْقطع بِهِ توهم الِاتِّفَاق فِي الصَّدْر الأول لِأَن الَّذين تلقوهُ بِالْقبُول وَالْعَمَل بِهِ

(اصول سرخسی ج1 ص292)

حدیث متواتر شرط عدد خاصی در آن ذکر نشده است یعنی که بگوییم باید در هر طبقه فلان مقدار راوی نقل بکنند،

اما بعضی عدد خاصی را از 4 به بالا معین کرده اند.

حدیث متواتر مفید علم هست و ما را از بررسی رجال سند أحادیث بی نیاز می کند :

والحدیث المتواتر یفید العلم الضروری ، الذی یُضطر الإنسان إلی تصدیقه تصدیقًا جازمًا لا تردد فیه ، ولذلک یجب العمل به من غیر بحث عن رجاله .

الوسیط فی علوم ومصطلح الحدیث ص191

وقتی ما به طرق مختلف به این حدیث نگاه میکنیم در هر طبقه متوجه میشویم که اشخاص قابل توجه ای در هر طبقه یا قرن این حدیث را نقل کرده اند که در بین آنها ثقات و بعضا ضعفاء و از مذهب های مختلف و مکان های مختلف نیز وجود دارد.

ما حدیث را تا قرن پنجم مورد برسی قرار میدهیم چرا که از قرن پنجم به بعد مشکلی وجود ندارد و عصر رونق نوشتن حدیث هست.

قرن اول : 31 نفر

قرن دوم : 31 نفر

قرن سوم : 37 نفر

قرن چهارم : 28 نفر

قرن پنجم : 20 نفر

ما مشهورین هر طبقه را ذکر میکنیم:

قرن اول :

امام سجاد (علیه السلام) _سعید بن مسیب ،_عاصم بن ضمره _ سعید بن جبیر _عبیدالله بن ابی رافع _ شعبی _اصبع بن نباته _ حارث _ صنابحی _ خالد بن طحان و...

قرن دوم :

امام باقر (علیه السلام) ـ امام صادق (علیه السلام) ـامام کاظم (علیه السلام) ـ شعبه بن حجاج ـ سدی ـمالک بن أنس ـ بن ابی ذئب ـ سفیان ثوری ـ وکیع بن جراح و...

قرن سوم :

امام رضا (علیه السلام) ـترمذی ،ـعبدالرزاق صنعانی ـاحمد بن حنبل ـ عباد بن یعقوب ـ حسن بن علی بن راشد ـ حسن بن علی المعمری ـ حسین بن فهم

قرن چهارم :

ابوالعباس الاصم ـ طبری ـ الشاشی ـ خثیمه بن سلیمان ـ محمد القنطری و...

قرن پنجم :

حاکم نیشابوری ـ خطیب ـ حاکم حسکانی ـ سمعانی ـ ابو نعیم اصفهانی ـ بن مردویه و...

شهرهایی که روات در آن زندگی میکردند :

کوفه ، شام ، مدینه ، واسط ، مصر ، صنعا ، بغداد ، نیشابور ، هرات ، مکه ، بصره ، مرو ، طبرالس ، اصفهان ، فارس ،طائف ، مدائن .

بالای ده صحابی این حدیث را نقل کردند :

امیرالمومنین (علیه السلام)

امام مجتبی(علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام)

بن عباس

جابر بن عبدالله انصاری

سعد بن ابی وقاص

انس بن مالک

ابی رافع

ابوذر

زید بن ارقم

بن مسعود

عمرو بن العاص

بن عمر

ابی سعید خدری

عبدالله بن سعید بن عاص

از تابعینی که این حدیث را نقل کردند بالای ده نفر میباشند و فقط اشخاصی اعم از تابعین و صحابه که از امیرالمومنین علیه السلام این حدیث را نقل کردند حدود ده نفر هستند.

کتب به ترتیب تاریخی که این حدیث را آورده است عبارتند از :

کتاب تفسیر احلام بن سیرین م 110

صحیفه امام رضا (علیه السلام) م 203

فضائل احمد بن حنبل م 210

سنن ترمذی م 279

الفاضل مبرد م 285

تهذیب الاثار طبری م 310

حدیث خیثمه بن سلیمان م 343

معجم الکبیر طبرانی م 360

الشریعه الاجری م 360

مستدرک حاکم نیشابوری م 405

مناقب بن مردویه م 410

الحلیة أبو نعیم م 430

استیعاب بن عبدالبر م 463

و...

همانطور که مشاهده کردید حرفی برای اعتراض نمیماند که بخواهیم این حدیث را جعلی بدانیم ، تمام شروط تواتر محقق شده است.

اقای حسن غرقاوی از محقین کبار اهل سنت در کتاب اصول تصوف اسلامی هم اشاره کردند که این حدیث متواتر است . فضلا از اینکه عده ای از علماء اهل سنت مثل سبط بن جوزی حدیث مشهور را قسم حدیث متواتر قرار دادند .

در قسمت بعد ذکر میشود که چرا اهلسنت با این حدیث دشمنی کردند.

قسم دوم: برسی سندی حدیث :

اول: حدیثی که در سنن ترمذی وارد شده است به این لفظ:

«سنن الترمذی» (6/ 85): 3723 – حَدَّثَنَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ الرُّومِیِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِیکٌ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ کُهَیْلٍ ، عَنْ سُوَیْدِ بْنِ غَفَلَةَ، عَنِ الصُّنَابِحِیِّ ، عَنْ عَلِیٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله علیه وسلم: «أَنَا دَارُ الْحِکْمَةِ وَعَلِیٌّ» بَابُهَا.

هَذَا حَدِیثٌ غَرِیبٌ مُنْکَرٌ، وَرَوَى بَعْضُهُمْ هَذَا الْحَدِیثَ عَنْ شَرِیکٍ، وَلَمْ یَذْکُرُوا فِیهِ عَنِ الصُّنَابِحِیِّ، وَلَا نَعْرِفُ هَذَا الْحَدِیثَ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الثِّقَاتِ غَیْرَ شَرِیکٍ. وَفِی الْبَابِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

ما اول به بررسی خود کتاب سنن ترمذی می‌پردازیم و اعتبار آن را بیان میکنیم سپس به بررسی رجال حدیث میپردازیم.

در شخصیت و حفظ و عدالت ترمذی که نیاز به بررسی نیست وایشان در میان اهل علم مشهور و معروف هست و ما فقط به بررسی کتاب میپردازیم.

کتاب سنن ترمذی از کتب معتبره و یکی از صحاح سته اهلسنت هست و یا به عبارت دیگر از اصول خمسه اهل سنت هست .

خود ترمذی راجع به کتابش می‌گوید :

من این کتاب را بر علماء حجاز و عراق و خراسان عرضه کردم و آنها راضی شدند به این کتاب و وجود این کتاب در خانه هر شخصی مانند این است که پیامبر حضور دارد و سخن میگویند.

قال الترمذی [رحمه الله تعالى] : صنفت هذا الکتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به، وعرضته على علماء العراق فرضوا به، وعرضته على علماء خراسان فرضوا به، ومن کان فی بیته هذا الکتاب، فکأنما فی بیته نبی یتکلم.

(جامع الأصول بن اثیر ج1 ص194)

و در جای دیگر میگوید : هر چی در کتابم هست معمول به است(یعنی آن معتبر هست) و مگر دو حدیث که جمع بین صلاتین هست و شرب خمر که علتش را گفتم.

قال أبو عيسى جميع ما فى هذا الكتاب من الحديث فهو معمول به وبه أخذ بعض أهل العلم ما خلا حديثين حديث ابن عباس أن النبى صلى الله عليه وسلم جمع بين الظهر والعصر بالمدينة والمغرب والعشاء من غير خوف ولا مطر وحديث النبى صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا شرب الخمر فاجلدوه فإن عاد فى الرابعة فاقتلوه وقد بينا علة الحديثين جميعا فى الكتاب

(سنن ترمذی ج5 ص692)

سخن علماء اهلسنت راجع به اعتبار این کتاب:

ابوطاهر سلفی میگوید بر صحت این اصول خمسه «کتاب ترمذی هم جزو آنها هست» علماء شرق و غرب اجماع کرده اند.

وذكر الحافظ أبو الطاهر السلفى الكتب الخمسة وقال اتفق على صحتها علماء الشرق والغرب

(الشذا الفياح من علوم ابن الصلاح ج1 ص127)

شیخ عبدالله انصاری میگوید : کتاب ترمذی پر سود تر از کتاب صحیحین بخاری و مسلم است.

وَنُقِلَ عَنِ الشَّيْخِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ: جَامِعُ التِّرْمِذِيُّ عِنْدِي أَنْفَعُ مِنْ كِتَابِ الْبُخَارِيِّ وَمُسْلِمٍ.

(جمع الوسائل فی شرح الشمائل ج1 ص6)

و بن حبان نیز این کتاب را از اصول معتبر میداند.

علاوه بر این عده ای از علماء اهل سنت این کتاب را صحیح ترمذی نامیده اند.

الصحیح"، سماه بذلک الخطیبُ البغدادیُّ، وابنُ الأثیر المبارک بن محمد، وابن الندیم صاحب "الفهرست"، وابنُ الأبار القُضاعی، والسَّمعانیُّ، وطاش کبری زاده

(مقدمه ترمذی ط رساله ص72)

نکته آخر علماء رجالی اهلسنت برای شناخت حدیث حسن مصادری را معرفی میکنند که اگر حدیثی در این کتب آمده باشد یکی از مصادر حسن هست و یکی از راه های شناخت حدیث حسن وارد شدن این حدیث در این کتب هست که ترمذی نیز یکی از این کتب هست.

حال که فهمیدیم کتاب ترمذی چ جایگاهی نزد اهل سنت دارد به بررسی رجال سند حدیث میپردازیم و به علت اختصار فقط نظرات بن حجر عسقلانی را میاوریم و در جایی که لازم بود به بررسی تفصیلی جرح و تعدیل میپردازیم .

1)نظر ترمذی

ترمذی خودش لفظ غریب را می آورد و در اینجا لفظ منکر را نیز مشاهده میکنیم که به معنای ضعیف بودن است .در حالی که در بیشتر نسخ خطی ترمذی و کتب حدیثی بعد ترمذی و شروح ترمذی این لفظ را منکر نیست.

و حتی بعضا گفته شده است حسن غریب

ذکر اختصاصه بأنه باب دار الحکمة:

عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله –صلی الله علیه وسلم: "أنا دار الحکمة وعلی بابها" أخرجه الترمذی وقال: حسن غریب. ذکر اختصاصه بأنه باب دار العلم, وباب مدینة العلم

(الریاض النضرة فی مناقب العشرة ج3 ص159)

ترمذی با عبارت فی الباب عن بن عباس اشاره میکند که این حدیث شاهد دارد و این قرینه ای است که لفظ منکر ترمذی را نفی میکند.

2) بررسی سند

إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى: صدوق يخطى

مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ الرُّومِيِّ: لين الحديث

شَرِيک: صدوق يخطى بعد ولى القضا

سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ: ثقه

سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ: ثقه

الصُّنَابِحِيِّ: ثقه

عَلِي: صحابی

سند روایت را همانطور که ملاحظه کردید هم صدوق و ثقه هستند فقط محمد بن عمر الرومی که بن حجر درباره او گفته است لین الحدیث مشکل دارد.

لین الحدیث نزد بن حجر یکی از مراتب حدیث مقبول میباشد که بین صحیح و حسن هست.

قال العانی : "وهذا يدلُّ دلالة واضحة على أن ليَّن الحديث إذا انفرد فحديثه حسن لذاته ، وبالشواهد يرتفع إلى الصحيح لغيره عند السخاوی ، كذا عند شيخه ابن حجر

(الحافظ ابن حجر ومنهجه فی تقریب ج1 ص59)

کاملا واضح کننده این مطلب هست که لین الحدیث نزد بن حجر، که وقتی منفرد باشد حسن لذاته هست و اگ شواهد داشته باشد میشود صحیح لغیره.

و الرومی کسی است که بخاری در غیر کتاب صحیح بخاری از او روایت نقل کرده است پس مشکلی از جهت محمد بن عمر الرومی وجود ندارد که سبب ضعف حدیث شود.

مشکل دیگر که مطرح شده است سوء حافظه شریک بن عبد الله هست.

سوء حافظه نزد بن حجر یعنی کسی که مورد درست و غلطش پنجاه پنجاه باشد و یا پایین تر.

در صورتی که در بین مشهور این نیست یعنی کسی که درست و غلطش پایین نود درصد باشد.

ب این معنی مشهور گفته اند که شریک سوء حافظه دارد ولی نه به معنی ابن حجر، وقتی به این معنی مشهور سوء حافظه دارد دلیل بر عدم قبول حدیثش نیست و سوء حافظه ضرری به روایت او نمیزند.و حدیث او حسن لذاته میباشد.

و خود ترمذی هم در نقلش اشاره ای به این موضوع نکرده است از این روایت که شریک در اینجا سوء حفظ دارد و حتی اگر هم سوء حفظش ثابت باشد در این روایت با شواهد مقبول میشود که ترمذی هم با بیان و فی الباب عن بن عباس این حدیث را قبول کرده است .

سیوطی در شرح خودش بر ترمذی میگوید که تفرد شریک حسن هست.

وقال الترمذی وری بعضهم هذا عن شَریک، فقد برئ محمد بن الرومی من التفرد به وشَرِیک هو ابن عبد الله النخعی القاضی، احتج به مسْلم، وعلق له البخاری ووثقه یحیی بن معین، وقال العجلی ثقة حسن الحدیث.

وقال عیسَی بن یونس مَا رأیت أحداً قط أوْرَع فی علمه من شَرِیک فعَلی هذا یکون تفرده حسنًا،

(قوت المغتذی علی جامع الترمذی ج2 ص1009)

اما جواب لفظ غریب و منکر ترمذی:

غریب در اصطلاح ترمذی یکی از معنایی است که از یک جهت وارد شده است و شک ترمذی در این است که ممکن است مرسل باشد و *الصنابحی* در آن نباشد یعنی از سوید بن غفلة و عن أمیر المؤمنین (علیه السلام) هست روایت که ترمذی به این نیز اشاره کرده است . و بعضا ذکر شده است که غریب یعنی ارسال را به اتصال ترجیح داده است که این بعید هست چرا

که وقتی این سند حدیث را اورده است و ذکر کرده است بعضیا این حدیث را نقل کردند و *الصنابحی* را ذکر نکردند فک کرده است که این لفظی که توش *الصنابحی* دارد غریب هست و فک کرده سوید بن غفلة از امیرالمومنین علیه السلام مرسل هست در حالی که سیوطی می‌گوید :

ولا يرد عليه روايَة من أسقط منه الصُنابحی، لأن سُويد بن غفلة تابعی مخضرم أدرک الخلفاء الأربعة، وسمع منهم فَذِكْرُ الصُنابحی فيه من المزيد فی متصل الأسَانيد،

(قوت المغتذی ج2 ص1009)

اشخاصی که این حدیث را معتبر دانستند :

1.طبری در تهذیب الآثار :

الْقَوْلُ فِی عِلَلِ هَذَا الْخَبَرِ وَهَذَا خَبَرٌ صَحِيحٌ سَنَدُهُ، وَقَدْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَذْهَبِ الْآخَرِينَ سَقِيمًا غَيْرَ صَحِيحٍ،

(تهذیب الآثار ج3 ص104)

2.سیوطی:

فله شاهد قوی روَاه الترمذی من حديث علی

(قوت المغتذی علی جامع الترمذی ج2 ص1009)

نتیجه : حدیث حسن لذاته هست.

دوم:بررسی مستدرک حاکم نیشابوری :

4637 – حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْهَرَوِيُّ، بِالرَّمْلَةِ، ثنا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ، ثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ «،» وَأَبُو الصَّلْتِ ثِقَةٌ مَأْمُونٌ.

فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ فِي التَّارِيخِ يَقُولُ: سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ الدُّورِيَّ يَقُولُ: سَأَلْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ، عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، فَقَالَ: «ثِقَةٌ» . فَقُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ حَدَّثَ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» ؟ فَقَالَ: قَدْ حَدَّثَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْفَيْدِيُّ وَهُوَ ثِقَةٌ مَأْمُونٌ.

سَمِعْتُ أَبَا نَصْرٍ أَحْمَدَ بْنَ سَهْلٍ الْفَقِيهَ الْقَبَّانِيَّ إِمَامَ عَصْرِهِ بِبُخَارَى، يَقُولُ: سَمِعْتُ صَالِحَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبٍ الْحَافِظَ يَقُولُ: وَسُئِلَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، فَقَالَ: دَخَلَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَنَحْنُ مَعَهُ عَلَى أَبِي الصَّلْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا خَرَجَ تَبِعْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ فِي أَبِي الصَّلْتِ؟ فَقَالَ: «هُوَ صَدُوقٌ» . فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ يَرْوِي حَدِيثَ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» ، فَقَالَ: قَدْ رَوَى هَذَا ذَاكَ الْفَيْدِيُّ، عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ كَمَا رَوَاهُ أَبُو الصَّلْتِ4637 – بل موضوع

4639 – حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَقِيهُ الْإِمَامُ الشَّاشِيُّ الْقَفَّالُ، بِبُخَارَى وَأَنَا سَأَلْتُهُ حَدَّثَنِي النُّعْمَانُ بْنُ الْهَارُونِ الْبَلَدِيُّ، بِبَلَدٍ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْحَرَّانِيُّ، ثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ثنا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خُثَيْمٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ بَهْمَانَ التَّيْمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «§أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»

(مستدرک علی الصحیحین ج3 ص137)

4639 – حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَقِيهُ الْإِمَامُ الشَّاشِيُّ الْقَفَّالُ، بِبُخَارَى وَأَنَا سَأَلْتُهُ حَدَّثَنِي النُّعْمَانُ بْنُ الْهَارُونِ الْبَلَدِيُّ، بِبَلَدٍ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْحَرَّانِيُّ، ثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ثنا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خُثَيْمٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ بَهْمَانَ التَّيْمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «§أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»

(مستدرک علی الصحیحین ج3 ص137)

شخصیت حاکم نیشابوری برای کسی پوشیده نیست و در اعتبار او همین بس است که به وی لقب حاکم دادند و حاکم از اعلی الفاظ تعدیل می باشد.

بن حجر عسقلانی درباره او می‌گوید : والحاکم أجل قدرا، وأعظم خطرا، وأکبر ذکرا – من أن یذکر فی الضعفاء

(لسان المیزان ج5 ص233)

نظر ذهبی درباره او: الإمام الحافظ، الناقد العلامة، شیخ المحدثین، ومرة: لیس هو رافضیا، بل یتشیع، وسمع نحو ألفی شیخ

(سیر اعلام و النبلا ج17 ص163)

بعد از بررسی شخصیت خود حاکم به بررسی کتاب وی کا این حدیث در آن آورده شده است میپردازیم.

در ابتدا نظر حاکم را در مورد کتابش ذکر میکنیم.

او میگوید من این کتاب را از احادیث صحیحه بر شروط بخاری و مسلم و یا یکی از آنها می آورم.

وَأَنَا أَسْتَعِينُ اللَّهَ عَلَى إِخْرَاجِ أَحَادِيثَ رُوَاتُهَا ثِقَاتٌ، قَدِ احْتَجَّ بِمِثْلِهَا الشَّيْخَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَوْ أَحَدُهُمَا، وَهَذَا شَرْطُ الصَّحِيحِ عِنْدَ كَافَّةِ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ أَنَّ الزِّيَادَةَ فِي الْأَسَانِيدِ وَالْمُتُونِ مِنَ الثِّقَاتِ مَقْبُولَةٌ،

(مقدمه مستدرک حاکم نیشابوری)

این نشان دهنده ی این است که وی میدانسته احادیثی که در این کتاب آورده شده، بر شرط بخاری و مسلم است ودارای اعلی درجه اعتبار میباشد.

نظر علما راجع به این کتاب :

بن تیمیه میگوید که کتاب حاکم اضعف ترین تصحیح را دارد «چون میگویند متساهل بوده»

و غالب احادیثی که در مستدرک تصحیح کرده صحیح هست:

وکذلک أحادیث کثیرة فی مستدرکه یصححها، وهی عند أئمة أهل العلم بالحدیث موضوعة.ومنها ما یکون موقوفاً یرفعه.498 – ولهذا کان أهل العلم بالحدیث لا یعتمدون علی مجرد تصحیح الحاکم، وإن کان غالب ما یصححه فهو صحیح، لکن هو فی المصححین بمنزلة الثقة الذی یکثر غلطه، وإن کان الصواب أغلب علیه. ولیس فیمن یصحح الحدیث أضعف من تصحیحه.

(قاعدة جلیلة فی التوسل والوسیلة ج1 ص184)

علما معاصر اهل سنت راجع به ترتیب کتب صحیح گفته اند و مستدرک حاکم نیشابوری نیز در بین آنها است.

سپس صحیح بن حبان مستدرک حاکم را قرار میدهد و

بعد مستدرک کتب دیگر از جمله سنن ابی داود و بن ماجه و ترمذی و..:

وبعد صحیح مسلم یأتی صحیح ابن خزیمة، ثم صحیح ابن حبان، ثم مستدرک الحاکم علی ما فیه من التساهل

(فتاوی اسلام ویب)

حال که شخصیت خود حاکم و جایگاه کتاب وی در نزد السنة بررسی شد، به بررسی سند میپردازیم.

1)نظر شخص حاکم

حاکم در احادیثی که بیان کرده بر صحت تصریح میکند:

هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ

وقتی حاکم هم این حدیث را در کتابی که ملتزم به صحت شده و خودش هم نص بر تصریح آن میکند، جایی برای بحث نمیماند ولی خب ما برای اطمینان بیشتر به آن میپردازیم.

2)بررسی روات

در کتاب مستدرک حاکم نیشابوری 5 سند از دو صحابی وجود دارد :

سند اول : محمد بن یعقوب ، عباس بن محمد الدوری ، یحیی بن معین ، فیدی ،ابومعاویه ، اعمش ، مجاهد ، بن عباس (حسن لذاته ، صحیح لغیره)

سند دوم : محمد بن یعقوب ، عبدالرحیم هروی ، ابا صلت ، ابومعاویه ...

سند سوم : أحمد بن سهل الفقیه ، صالح بن محمد بن حبیب ، یحیی بن معین ، فیدی ، ابومعاویه... (صحیح)

سند چهارم : محمد بن احمد بن تمیم قنطری ، حسین بن فهم، محمد بن یحیی بن ضریس ، محمد بن جعفر الفیدی ، ابو معاویه ...(حسن لذاته)

سند پنجم : محمد بن احمد بن تمیم قنطری ، حسین بن فهم، ابا صلت ، ابومعاویه ...

طریق جابر ابن عبدالله انصاری

محمد بن علی فقیه شاشی ، نعمان بن هارون ، احمد بن عبد الله بن یزید ، عبدالرزاق ، سفیان ثوری ، عبدالله بن عثمان بن خثیم ، عبدالرحمن بن بهمان ، جابر بن عبدالله انصاری

نیاز به بررسی همه سند احادیث نیست بلکه ما فقط یک سند را بررسی میکنیم که یحیی بن معین از فیدی از ابومعاویه از الأعمش از مجاهد از بن عباس نقل میکند.

محمد بن یعقوب: ثقه امام

عباس بن محمد الدوری: ثقه امام

یحیی بن معین: امام جرح و تعدیل

محمد بن جعفر الفیدی : مقبول ، صدوق

ابومعاویه:ثقه، اثبت الناس فی حدیث الاعمش

اعمش: ثقه، حافظ

مجاهد: ثقه ، امام

بن عباس: صحابی

ما باید جرح و تعدیل تفصیلا محمّد بن جعفر الفیدی را بررسی کنیم :

أبو الولید الباجی : یشبه أن یکون مجهولا

أبو حاتم بن حبان البستی : ذکره فی الثقات

أبو عبد الله الحاکم النیسابوری : ثقة مأمون

أبو محمد بن حزم الظاهری : مقبول

ابن حجر العسقلانی : مقبول

مصنفوا تحریر تقریب التهذیب : صدوق حسن الحدیث، *ولا نعلم فیه جرحا*

ابن حبان و حاکم نیشابوری و یحیی بن معین توثیقش کردند و مصنف تحریر تقریب راجع به آن گفته است صدوق ، اما صدوقی که جرحی ندارد حدیثش صحیح است.

❋پس روات این حدیث کامل ثقة هستند.❋

اشکال بعدی که مطرح شده است انفراد ابومعاویه از الأعمش هست:

این اشکال خیلی سست و بی اساس است چرا که ابی معاویه اثبت الناس فی حدیث الاعمش میباشد.

مشهور بكنيته، معروف بسعة الحفظ، *أثبت أصحاب الأعمش فيه* [تعريف أهل التقديس (1/ 126)]

وقال معاوية بن صالح: سألت ابن معين: من أثبت أصحاب الأعمش ؟ قال: أبو معاوية بعد شعبة وسفيان [تهذيب التهذيب (3/ 551)]

فضلا از این که انفراد ثقه در غیر مخالف هیچ ضرری به حدیث نمی‌زند.

اشکال دیگری که مطرح شده است و مانع قبول حدیث شده است تدلیس اعمش هست.

میگویند اعمش مدلس هست و عنعن او قبول نیست . و باید تصریح به سماع بکند.

اول : طبقه تدلیس اعمش و حکم تدلیس این طبقه را بیان میکنیم.

دوم: نظرات علماء درباره تدلیس اعمش

أحمد بن حنبل – يعقوب بن سفيان – بن حجر – ذهبی – البانی – حاتم بن عارف العونی

سوم: تدلیس اعمش توسط علماء تصحیح شده

مقدمه :

اصل در روایت عنعن اتصال هست اگر امکان ملاقات وجود داشته باشد و راوی دارای تدلیس نباشد :

وقال ابن الصلاح وقد ذكر الإسناد المعنعن: " الصحيح، والذى عليه العمل أنه من قبيل الإسناد المتصل، وإلى هذا ذهب الجماهير من أئمة الحديث وغيرهم، وأودعه المشترطون للصحيح فى تصانيفهم فيه وقبلوه ... وهذا بشرط أن يكون الذين أضيفت العنعنة إليهم قد ثبتت ملاقاة بعضهم بعضاً مع براءتهم من وصمة التدليس

(تحرير علوم الحديث للجديع ج1 ص167)

و اصل قبول روایت مدلس ثقه هست مگر اینکه ظاهر بشود که روایت در آن تدلیس صورت گرفته است.

(منهج المتقدمین فی التدلیس ناصر بن حمد)

اول:اعمش در طبقه دوم مدلیسین هست که بن حجر و علائی ذکر کردند.

و حکم این طبقه این است که عنعن او مطلقا قبول است و نیازی به تصریح سماع ندارد.

بعد اینکه اعمش نسبت به مرویاتش قلیل التدلیس هست و باز نیازی به تصریح به سماع ندارد.

الثانية من احتمل الائمة تدليسه وأخرجوا له فی الصحيح لامامته وقلة تدليسه فی جنب ما روی كالثوری أو كان لا يدلس الا عن ثقة كإبن عيينة

کسانی که ائمه احتمال تدلیس اورا داده اند و در صحیحین هستند بخاطر امامتشون و قلت تدلیسشون و یا تدلیس از ثقه میکنند.

و در طبقه سوم میگوید :

الثالثة من أكثر من التدليس فلم يحتج الائمة من أحاديثهم الا بما صرحوا فيه بالسماع ومنهم من رد حديثهم مطلقا ومنهم من قبلهم كأبی الزبير المكی

کسانی که تدلیس زیاد انجام می‌دهندو ائمه تا تصریح سماع نکنند ، عنعن را قبول نمیکنند.

(تعریف أهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس)

علائی نیز الأعمش را در طبقه دوم قرار داده است:

ثانيها – من احتمل الائمة تدليسه وخرجوا له فی الصحيح وان لم يصرح بالسماع وذلك اما لامامته أو لقلة تدليسه فی جنب ما روی أو لانه لا يدلس الا عن ثقة وذلك كالزهری وسليمان الاعمش وإبراهيم النخعی وإسماعيل بن أبی خالد وسليمان التيمی وحميد الطويل والحكم بن عتيبة ويحيی بن أبی كثيروابن جريج والثوری وابن عيينة وشريك وهشيم ففی الصحيحين وغيرهما لهؤلاء الحديث الكثير ما ليس فيه التصريح بالسماع وبعض الائمة حمل ذلك علی ان الشيخين اطلعا علی سماع الواحد لذلك الحديث أخرجه بلفظ عن ونحوها

(التبيين لأسماء المدلسين ج1 ص65)

اعمش قلیل التدلیس هست و کسی که قلیل التدلیس است قول او حجت است و عنعن او مقبول است.

قول علی بن مدینی :

وَقَالَ جَدِّی: سَأَلْتُ عَلِیَّ بْنَ الْمَدِینِیِّ عَنِ الرَّجُلِ یُدلِّسُ أَیَکُونُ حُجَّةً فِیمَا لَمْ یَقُلْ: حَدَّثَنَا؟ قَالَ: إِذَا کَانَ الْغَالِبُ عَلَیْهِ التَّدْلِیسَ فَلَا حَتَّى یَقُولَ حَدَّثَنَا

(الکفایة فی علم الروایة ج1 ص362)

عبدالمنعم نیز در تسییر علوم الحدیث این حرف را ذکر میکند.

حاتم بن عارف عونی نیز در کتاب مرسل الخفی این مطلب را نیز ذکر میکند.

و اعمش از اشخاصی هست که به نسبت مرویاتش قلیل التدلیس است.

ناصر بن حمد فهد نیز در کتاب منهج المتقدمین فی التدلیس اعمش را از کسانی میداند که غالب نیست تدلیس آنها . ابازرعه نیز اعمش را از کسانی میداند که قلیل التدلیس هست و میگوید چه بسا تدلیس بکند و با *ربما* که دلالت بر قلت میکند ذکر میکند :الأعمش ربما دلس

دوم نظرات علماء راجب تدلیس اعمش :

أحمد بن حنبل :

(قال أبو داود: سمعت أحمد سئل عن الرجل یعرف بالتدلیس یحتج فیما لم یقل (سمعت)؟ قال: " لا أدری "، فقلت: الأعمش، متى تصاد له الألفاظ؟ قال: " یضیق هذا، أی: أنک تحتج به ")

يعقوب بن سفيان :

قال يعقوب بن سفيان: حديث سفيان وأبى إسحاق والأعمش ما لم يعلم أنه مدلس يقوم مقال الحجة.

قلت: ومعنى هذا أن الأصل قبول روايته بأى صيغة كانت حتى يتبين أنها مدلسة بروايات أخرى.

بن حجر عسقلانی و علائی:

قول آنها را راجب تدلیس اعمش دانستیم.

ذهبی:

وقال الذهبى فى خاتمة ترجمته فى الميزان: وهو يدلس، وربما دلس عن ضعيف ولا يدرى به، فمتى قال: (حدثنا) فلا كلام، ومتى قال: (عن) تطرق إليه احتمال التدليس، إلا فى شيوخ له أكثر عنهم، كـ إبراهيم –يعنى: النخعى – وابن أبى وائل وأبى صالح السمان، فإن روايته عن هذا الصنف محمولة على الاتصال

ذهبی می‌گوید تدلیس اعمش از شیوخی که زیاد از آنها روایت نقل کرده مقبول است.

مجاهد از شیوخ اعمش هست.

و کثیر سماع هست از مجاهد و ارتباط شدیدی باهم داشتند:

حدثنى أبو سعيد ، أخبرنا ابن نمير ، عن الأعمش قال : كنت آتى مجاهدا فيقول : لو كنت أطيق المشى لجئتك

البانی:

هنا يقولون : عنعنة هذا الإسناد هو تدليس الأعمش ؛ فإذاً هم يغضُّون النظر عن تدليسه غالبًا ، ويعلِّلون بتدليسه بعض الأحاديث أحيانًا إذا ما تبيَّن لهم أن فى المتن شيء من النكارة تدل عليه عمومات الشريعة .

(صوتیات البانی فتاوی جده)

البانی میگوید: از تدلیس اعمش، چشم پوشی میشود و بعضی احادیث وقتی که نکارت متنی باشد این حدیث را معلل به این علت میکنند.

علماء معمولا تدلیس الأعمش را به دلائلی که ذکر شده قبول میکنند و یا بعضا میگویند وقتی قرینه ای بر تدلیسش نباشد اعم از نکارت متنی و یا سند از اعمش به واسطه دیگر منسوب بشود قبول نمیکنند، اما در این حدیث نه تنها نکارت متنی وجود ندارد، بلکه این حدیث الاعمش از مجاهد به واسطه ی دیگری نیز ذکر نشده است.

دکتر حاتم بن عارف العونی:

س. یقول: ما رأیک فیمن یجعل قتادة والأعمش وأبی إسحاق وأبی الزبیر من المدلسین الذین لابد أن یصرحوا بالتحدیث؟
الصواب فی هؤلاء: أنه لا یشترط منهم التصریح بالتحدیث، قتادة والأعمش وأبی إسحاق وأبی الزبیر أنه لا یشترط فیهم أن یصرحوا بالسماع، ولکل واحد منهم سبب لذلک،

(دراسه منهجیة فی سنن نسایی و بن ماجه)

و اما قول علی بن مدینی که گفته سماع الأعمش از مجاهد ثابت نیست مگر سه یا چهار حدیث .

جواب اول:

ترمذی به استادش بخاری این حرف را میگوید آن هم سند نمی‌دهد به علی بن مدینی با لفظ قیل میگوید: م نه من گشتم خیلی بیشتر از چهار حدیث هست که صحیح که تصریح به سماع شده است .

جواب دوم:

نسبت قول علی بن مدینی و یحیی بن معین در این مطلب نمی‌شود صحت و سقم آن را دریافت.

چون اولا کتابی که این مطلب را ذکر کرده است فقط در کتب متاخرین آمده است. که دارند سندی از کتابی میدهند که متقدم هست و هیچ شخصی بین این دو زمان به این مورد اشاره نکرده است .

جواب سوم:

اعمش و مجاهد علاوه بر اینکه سماع آنها ثابت هست ، در یک شهر سکونت میکردند و در رفت و آمد بودند که به یکی از شواهد آن اشاره کردیم.

جواب چهارم:

در احادیث زیادی که در موضوعات مختلف وارد شده است، همین سند ابومعاویه عن الأعمش عن مجاهد این سند نزد بزرگان اهل سنت مثل، بخاری، مسلم ،شعیب ارنوط ، ذهبی ، حاکم نیشابوری ، ترمذی ، البانی ، دکتر سعد ناصر شثری ،نووی ،بوصیری ، بن حجر عسقلانی ، بدرالدین عینی ، بن حجر هیثمی ، و...تصحیح شده است.

عنعن اعمش از مجاهد در بخاری و مسلم هست:

6516 – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الجَعْدِ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا»

(صحیح بخاری ج8 ص107)

138 – [442] حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَمْنَعُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخُرُوجِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِاللَّيْلِ» فَقَالَ ابْنٌ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ: لَا نَدَعُهُنَّ يَخْرُجْنَ فَيَتَّخِذْنَهُ دَغَلًا. قَالَ فَزَبَرَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ: " أَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَتَقُولُ: لَا نَدَعُهُنَّ "

(صحیح مسلم ج1 ص327)

جواب پنجم :

این روایت در مستدرک حاکم نیشابوری است که حاکم نیشابوری راجع به این حدیث گفته است: صحیح علی شرط شیخین ، یعنی اتصال این روایت الأعمش عن مجاهد در این روایت ثابت شده است .

جواب ششم:

علماء ذکر کرده اند که وقتی شعبه و چند نفر دیگر از الأعمش روایت نقل میکند، سالم از تدلیس است، حال گفته شد که ابومعاویه اثبت اصحاب الأعمش میباشد حتی از شعبه و... با این وجود که روایت در صحیح مسلم و کتب دیگر که ابومعاویه عن الأعمش عن مجاهد روایتش صحیح هست میفهمیم که روایت ابومعاویه از الأعمش نیز سالم از تدلیس اعمش هست.

جواب هفتم :

اشخاصی عنعن اعمش از مجاهد را در این حدیث تصحیح کرده اند که معلوم میشود ثابت شده است سماع این حدیث اعمش از مجاهد.

این اشخاص تصحیح کردند این حدیث را:

یحیی بن معین ـ سخاوی ـ بن حجر عسقلانی_حاکم نیشابوری

یحیی بن معین وقتی این حدیث تصحیح کرده است یعنی برای او ثابت شده است سماع این حدیث .

ورواه الخطیب فی التاریخ باللفظ المزبور من حدیث ابن معاویة عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال: قال القاسم: سألت ابن معین عنه فقال: هو صحیح. قال الخطیب: قلت أراد أنه صحیح من حدیث أبی معاویة ولیس بباطل إذ رواه غیر واحد عنه وأفتی بحسنه ابن حجر وتبعه البخاری فقال: هو حدیث حسن

(فیض القدیر مناوی ج3 ص 46)

وأحسنها حدیث ابن عباس، بل هو حسن، وقد روی الترمذی أیضا والنسائی، وابن ماجه، وغیرهم من حدیث حبشی بن جنادة مرفوعا: علی منی، وأنا من علی، لا یؤدی عنی إلا أنا أو علی،

(المقاصد الحسنة ج1 ص170)

جواب هشتم:

علی بن مدینی می‌گوید احادیث اعمش از مجاهد از طریق ابی یحیی القتات هست:

وقال يعقوب بن شيبة فی "مسنده": ليس يصح للأعمش عن مجاهد إلا أحاديث يسيرة. قلت لعلی بن المدينی: كم سمع الأعمش من مجاهد؟ قال: لا يثبت منها إلا ما قال سمعت هی نحو من عشرة، وإنما أحاديث مجاهد عنده عن أبی يحيی القتات"

وقال عبد الله بن أحمد عن أبيه: فی أحاديث الأعمش عن مجاهد قال أبو بكر بن عياش عنه حدثنيه ليث عن مجاهد" تهذيب التهذيب 4/ 225

قول علی بن مدینی با قول بن عیاش تعارض دارد ، چرا که علی بن مدینی میگوید انما (فقط از ابی یحیی القتات هست)

اگر بخواهیم بر اساس قول علی بن مدینی جلو برویم باز تدلیس اعمش هیچ ضرری نمیزند. و ابی یحیی القتات صدوق هست وقتی شخص ساقط شده را میدانیم ضرری به روایت نمیزند :

ابی یحیی القتات :

وقال البزار: لا نعلم به بأسا، وهو كوفی معروف [تهذيب التهذيب (4/ 607)]

وقال يعقوب بن سفيان: لا بأس به [تهذيب التهذيب (4/ 607)]

ثنا محمد بن علی، ثنا عثمان بن سعيد، قلت ليحيی بن معين: فأبو يحيی القتات، كيف هو ؟ فقال: ثقة. [الكامل فی الضعفاء (4/ 210)]

وقال عثمان بن سعيد الدارمی، عن يحيی بن معين: ثقة [تهذيب الكمال (34/ 401)]وقال عثمان الدارمی، عن ابن معين: ثقة [تهذيب التهذيب (4/ 607)]

بن حجر : لين الحديث

من قبلا توضیح داده ام که لین الحدیث از نظر بن حجر به چه معنا هست ، و لا باس به از اقل درجات توثیق هست.

وقتی این شخص ثقه هست ، دیگر ضرری به روایت نمیزند تدلیس اعمش .

بر فرض روایت بن عیاش نیز جلو برویم لیث باز صدوق هست و فقط برای توثیق او به این اشاره می‌کنیم که از روات بخاری در کتاب صحیحش هست.

جواب نهم:

بر فرضی که احتمال این تدلیس برود و این تدلیس از ضعیف هست(یعنی ابی یحیی القتات و لیث ضعیف هستند) باز این حدیث را از حجیت ساقط نمیکند و ما قول یعقوب بن سفیان را ذکر کردیم که تا وقتی که یقین نشده است تدلیس کرده، حدیث او قبول است.

به چه دلیلی همیشه از مجاهد ضعیف هست حتی وقتی ندانیم تدلیس کرده یا نه؟؟ با اینکه حتی احتمال تدلیس اعمش از مجاهد برود.

قاعده این است که وقتی ثابت نشده است در این حدیث تدلیس کرده یا نه ، خبرش مقبول است.

قسم سوم :حسن لغیره بودن این حدیث :

ما قبلا انواع احادیث معتبر را در مقدمه ذکر کردیم یکی از آن انواع حدیث حسن لغیره بود و جدا از اینک ما چند سند را در مستدرک و ترمذی تصحیح و تحسین کردیم حال میخواهیم بر فرضی که این احادیث همه طرق آن ضعیف هستند جلو برویم ، قبلا گفتیم وقتی احادیث ضعیف باهم دیگر جمع بشوند به درجه حسن لغیره میرسند و قابلیت احتجاج دارند.

بعضی علماء اهلسنت برای این شروطی مطرح نکرده اند مثل سیوطی و بن تیمیه و گفته اند حتی اگ فاسق و... باشند وقتی طرق متعدد شد حدیث قبول است:

تعدّد الطرق وكثرتها يقوى بعضها بعضا حتى قد يحصل العلم بها ولو كان الناقلون فجّارا فسّاقا فكيف إذا كانوا علماء عدولا ولكن كثر في حديثهم الغلط.

(كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية، ج 18، ص 26)

ولی معاصرین برای آن شروطی ذکر کردند که به آن اشاره میکنیم:

شعیب ارنوط از علماء معاصری که از دنیا رفته است در تحقیق خود بر کتاب ترمذی در مقدمه ذکر میکند:

وأما الحسنُ لغيره، فأصلهُ ضعيف، كأن يكونَ في سنده مستورٌ أو سيئُ الحِفظ، أو موصوفٌ بالاختلاطِ، أو التدليسِ، أو مختلف في جرحه وتعديله اختلافًا يَتَعَذَّرُ الترجيحُ فيه، وإنما طرأ عليه الحسن بالعاضِد الذي عضده، فاحْتُمِل لوجودِ العاضد، ولولا العاضدُ لاستمرت صفةُ الضعف فيه

(مقدمه سنن ترمذی ط رساله ص91)

میگوید حدیث حسن لغیره حدیثی است که در سند راوی مستور و دارای سوء حفظ و مختلط و مدلس و یا کسی که در جرح وتعدیل آن اختلاف شده که نمیشود ترجیح داد و شواهد دارد.

شروط روایت های ضعیف که به حسن لغیره میرسد این روایت ها هستند :

محمود طحان میگوید: اگر سبب ضعف روایت ، جهالت روات و سوء حفظ و... باشد سبب میشود که به درجه حسن لغیره برسد:

هو الضعيف إذا تعددت طرقه، ولم يكن سبب ضعفه فسق الراوي أو كذبه. يستفاد من هذا التعريف أن الضعيف يرتقي إلى درجة الحسن لغيره بأمرين، هما:

أ- أن يروى من طريق آخر فأكثر، على أن يكون الطريق الآخر مثله أو أقوى منه.

ب-أن يكون سبب ضعف الحديث إما سوء حفظ راويه، وإما انقطاعا في سنده، أو جهالة في رجاله.

(تیسیر مصطلح الحدیث ص66)

حالا ما حداقل موضوع را میگیریم و طرق روایاتی این شروط را دارند یا میاوریم:

روایت اول :

«سنن الترمذی» (5/ 637 ت شاکر):

3723 – حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ الرُّومِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ، عَنْ الصُّنَابِحِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا دَارُ الحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا».

روایت دوم :

(49) حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكَشِّيُّ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدَّوْسِيُّ، نَا شَرِيكٌ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنِ الصُّنَابِحِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: " أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا "

)المشیخة البغدادیة – مخطوط ابوطاهر سلفی ج3 ص49)

روایت سوم :

«البدایة والنهایة» (7/ 592):

«رواه سوید بن سعید، عن شریک، عن سلمة، عن الصنابحی، عن علی مرفوعًا: "أنا مدینة العلم وعلی بابها فمن أراد العلم فلیأت باب المدینة"»

روایت چهارم :

حَدّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَفْصٍ، حَدّثَنا سَعِيد بْن عقبة أبو الفتح الكوفی، حَدّثَنا سُلَيْمَانُ الأَعْمَش عَنْ مُجَاهِدٍ، عن ابْنِ عَبّاسٍ، قَالَ: قَال رَسُولُ اللّهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعلی بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ.

(کتاب الکامل فی ضعفاء الرجال بن عدی ص473)

ابوالفتح سوء حافظه دارد و منکر الحدیث هست بخاطر مختلط بودن.

روایت پنجم :

حَدَّثَنَا بِصِحَّةِ مَا ذَكَرَهُ الإِمَامُ أَبُو زَكَرِيَّا يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ ، ثنا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ تَمِيمٍ الْقَنْطَرِيُّ ، ثنا الْحُسَيْنُ بْنُ فَهْمٍ ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الضُّرَيْسِ ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْفَيْدِيُّ ، ثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : " أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا ، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ ، فَلْيَأْتِ الْبَابَ " ، قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ فَهْمٍ ، حَدَّثَنَاهُ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ ، عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ . قَالَ الْحَاكِمُ : لِيَعْلَمَ الْمُسْتَفِيدُ لِهَذَا الْعِلْمِ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ فَهْمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ مَأْمُونٌ حَافِظٌ . وَلِهَذَا الْحَدِيثِ شَاهِدٌ مِنْ حَدِيثِ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ .

(المستدرک علی الصحیحین ج3 ص137)

ب دلیل تدلیس اعمش و سوء حافظه بدون یحیی نقل کردم.

روایت ششم :

الطَّرِيق الرَّابِع: رَوَاهُ أَبُو بَكْرِ ابْن مَرْدَوَيْهِ مِنْ حَدِيثِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَرِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا ".

(الموضوعات بن جوزی ج 1 ص350)

خودش در سه صفحه بعد مشکل این روایت را مطرح میکند: وفی الطَّرِيق الرَّابِع مُحَمَّد بن قیس وَهُوَ مَجْهُول.

روایت هفتم :

«مناقب علی لابن المغازلی» (ص139):

«122 – أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، أخبرنا أبو الحسین محمد بن المظفر بن موسى بن عیسى الحافظ البغدادی، حدثنا الباغندی محمد بن محمد بن سلیمان، حدثنا محمد بن مصفی، حدثنا حفص بن عمر العدنی، حدثنا علی بن عمر عن أبیه عن

جرير عن على عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ((أنا مدينة العلم وعلى بابها، ولا تؤتى البيوت إلا من أبوابها))»

جرير مجهول هست.

روايت هشتم :

أَخْبَرَنِى الْحَسَنُ بْنُ أَبِى طَالِبٍ، نَا عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ، ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الأَنْمَاطِيُّ، نَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ التَّمِيمِيُّ، نَا حُبَيْبُ بْنُ النُّعْمَانِ، قَالَ:أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ لأُجَاوِرَ بِهَا، فَسَأَلْتُ عَنْ خَيْرِ أَهْلِهَا، فَأَشَارُوا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ، فَأَتَيْتُهُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِى: أَنْتَ الأَعْرَابِيُّ الَّذِى سَمِعْتَ مِنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ خَمْسَةَ عَشَرَ حَدِيثًا؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَمْلِهَا عَلَيَّ، قَالَ: فَأَمْلَيْتُهَا عَلَى ابْنِهِ، وَهُوَ يَسْمَعُ، فَقُلْتُ لَهُ: أَلا تُحَدِّثُنِى بِحَدِيثٍ عَنْ جَدِّكَ، أُخْبِرُكَ بِهِ أَبُوكَ؟ قَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ، تُرِيدُ أَنْ وَيَنْسِبُوكَ إِلَى الرَّفْضِ؟! يُبَغِّضُكَ النَّاسَ، قَالَ: قُلْتُ لا، قَالَ: حَدَّثَنِى أَبِى، عَنْ جَدِّى، قَالَ: حَدَّثَنِى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، قَالَ: فَعَجِلْتُ، فَعَرَفَ الَّذِى أَرَدْتُ

قَالَ: وَحَدَّثَنِى أَبِى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرٍ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكَمِ، أَوِ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ بَابَهَا»

(تلخيص المتشابه فى الرسم ج 1 ص 161)

مجهول در اين روايت هستند.

روايت نهم :

أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِى عَلِيٍّ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ الْحَافِظُ، لَفْظًا، نَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْخَثْعَمِيُّ، نَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ، نَا يَحْيَى بْنُ بَشَّارٍ الْكِنْدِيُّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ،وَعَنْ عَاصِمِ بْنِ صَفْوَةَ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «شَجَرَةٌ أَنَا أَصْلُهَا، وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ مِنْ ثَمَرِهَا، وَالشِّيعَةُ وَرَقُهَا، فَهَلْ يَخْرُجُ مِنَ الطَّيِّبِ إِلا الطَّيِّبَ؟ وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَهَا فَلْيَأْتِ الْبَابَ»

(تلخيص المتشابه في الرسم ج1 ص308)

روایت دهم :

أخبرنا أبو محمّد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجانيّ قال: حدّثنا أبو الفتح هلال بن محمّد الحفّار قال: حدّثنا إسماعيل بن عليّ بن رزين عن أبيه قال: حدّثنا أخي دعبل بن عليّ قال: حدّثنا شعبة بن الحجّاج عن أبي التّياح، عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: أتاني جبريل عليه السّلام بدرنوک من درانيک الجنّة فجلست عليه، فلما صرت بين يدي ربّي كلّمني و ناجاني، فما علّمني شيئا إلاّ علمه عليّ، فهو باب مدينة علمي.ثمّ دعاه النبيّ صلّى اللّه عليه و آله إليه فقال له: يا عليّ سلمک سلمي، و حربک حربي، و أنت العلم ما بيني و بين أمّتي من بعدي.

(مناقب بن مغازلی ج1 ص101)

اینها ده روایتی هستند که شروط رسیدن به حسن لغیره بودن را دارند. ما بیشتر طرق را نیاورده ایم بلکه سعی کردیم از صحابی های مختلف باشند تا نشود خدشه‌ای به آن وارد کرد و اشکالی بگیرند. این متابع هست و شاهد نیست.

قسم چهارم : مسند الامام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)

این صحیفه از معتبر ترین مصادر مقتدم بین شیعه و سنی است که با اسانید عالی نقل شده است.

ما ابتدا قول أحمد بن حنبل را راجع به این مصحف ذکر میکنیم و بعد به طرق این مصحف و سپس به نقل این روایت در صحیفه امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) میرویم.

رای احمد بن حنبل درباره مصحف:

احمد بن حنبل میگوید : اگر این صحیفه را بر مجنون بخوانی آگاه میشود. (سالم میشه)

قَالَ: فَقَالَ أَحْمد بن حَنْبَل: لَو قَرَأت هَذَا الْإِسْنَاد على مَجْنُون لبرئ من جُنُونه. وروى عَن عبد الرّحْمَن بن أبي حَاتِم مثلب ذَلِك يحكيه عَن أَبِيه، وَأَنه قَرَأَهُ على مصروعٍ فأفاق.

(كتاب نثر الدر فى المحاضرات مولف الابى ج 1 ص 251)

زمخشری از يحيى بن حسين درباره اعتبار اين صحيفه نقل ميكند :

364- كان يقول يحيى بن الحسين الحسنى فى إسناد صحيفة الرضا : لو قرىء هذا الإسناد فى أذن مجنون لأفاق.

(ربيع الأبرار ونصوص الأخيار ج4 ص79)

طرق كسانى كه اين مصحف را از امام رضا عليه السلام شنيدند و نقل كردند چندين نفر هست:

1. داود بن سليمان غازى
2. عبدالله بن أحمد بن عامر الطائى
3. احمد بن حنبل
4. على بن مهدى
5. محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم لاحقى

اول : داود بن سليمان الغازى :

وَقَالَ ابْن النجار فِي تَارِيخه حَدَّثتنَا رقية بِنْت معمر بْن عَبْد الْوَاحِد أنبأتنا فَاطِمَة بنت مُحَمَّد بن أبي سعد الْبَغْدَادِيّ أَنْبَأَنَا سَعِيد بْن أَحْمَد النَّيْسَابُورِي أَنْبَأَنَا عَلِيّ بْن الْحَسَن بْن بنْدَار بْن الْمثنى أَنْبَأَنَا عَلِيّ بْن مُحَمَّد بْن مهرويه حَدَّثَنَا دَاوُد بْن سُلَيْمَان الْغَازِي حَدَّثَنَا عَلِيّ بْن مُوسَى الرضى عَن آبَائِهِ عَن عَليّ مَرْفُوعا مثله

(اللآلىء المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة ج 1 ص 307)

دوم :عبدالله بن أحمد بن عامر الطائى :

اما أربعون من نسخه على بن موسى الرضا عن آبائه:

فارويها بالسند المتقدم الى الحافظ بن حجر عم احمد بن ابى بكر المقدسى عن سليمان بن حمزه ، انا محمود بن ابراهيم انا الحسن بن العباس الرستمى، انا ابوبكر احمد بن على بن خلف ،انا ابوالقاسم الحسن بن محمد بن حبيب ، انا ابوبكر محمد بن عبد الله حفيد العباس بن حمزه ، انا ابوالقاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطائى

(الحصر الرشاد من اسانيد محمد عابد السندى ج1 ص134)

سوم : احمد بن حنبل

أخبرنى أبو عبد الله محمد بن أبى سعيد الحنبلى بقراءتى عليه بأصبهان، أنبأنا أبو القاسم إسماعيل بن على بن الحسين الحمامى، أنبأنا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ العطار الحافظ، حدّثنا أبو القاسم عبيد الله بن هارون بن محمد الواسطى بها، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ محمد المفيد، أنبأنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حنبل، حدثنى أبى، أنبأنا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى، عن آبائه، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وسلم: «ما من قوم كانت لهم مشورة فحضر معهم من اسمه أحمد أو محمد فشاوره إلا خير لهم» .

(تاريخ بن نجار)

چهارم : على بن مهدى

4141 – ق: على بن موسى بن جعفر بن مُحَمَّد بن على ابن الحسين بْن على بْن أَبِى طالب القرشى الهاشمى ، أَبُو الحسن الرضى.رَوَى عَن: عُبَيد اللَّه بْن أرطاة بْن المنذر، وأبيه موسى بْن جعفر الكاظم (ق) .

.رَوَى عَنه: أَبُو بَكْر أَحْمَد بْن الحباب بْن حمزة الحميرى النسابة، وأيوب بْن منصورالنيسابورى، ودارم بْن قبيصة بْن نهشل الصنعانى، وأبو أحمد داود بْن سُلَيْمان بْن يوسف الغازى القزوينى، لَهُ عَنْهُ نسخة، وسُلَيْمان بْن جعفر، وعامر بْن سُلَيْمان الطائى والد أحمد بن عامر أحمد الضعفاء، له عنه نسخة كبيرة، وعبد اللَّه بْن على العلوى، وأمير المؤمنين أَبُو العباس عَبد الله المأمون بْن هارون الرشيد، وأبو الصلت عَبْد السلام بْن صالح الهروى (ق) ، وعلى بْن صدقة الشطى الرَّقِّيّ، وعلى بْن على الخزاعى الدعبلى، وعلى بْن مهدى بْن صدقة بْن هشام القاضى، لَهُ عنه نسخة،

(تهذيب الكمال فى أسماء الرجال المزى ج21 ص148)

پنجم : محمد بن عبدالله بن عمر بن مسلم لاحقی

أخبرنا أبو غالب محمّد بن أحمد بن سهل النحویّ-رحمه اللّه فیما أذن لی فی روایته عنه-أنّ أبا طاهر إبراهیم بن عمر بن یحیی یحدّثهم قال: حدّثنا محمّد بن عبد اللّه بن المطّلب، حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی سنة عشر و ثلاثمائة، حدّثنا محمّد بن عبد اللّه بن عمر بن مسلم اللاّحقیّ الصفّار بالبصرة سنة أربع و أربعین و مائتین، حدّثنا أبو الحسن علیّ بن موسی الرّضا، قال: حدّثنی أبی عن أبیه جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیّ بن الحسین، عن أبیه الحسین، عن أبیه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قال: قال رسول اللّه-صلّی اللّه علیه و سلّم-: یا علیّ أنا مدینة العلم و أنت الباب، کذب من زعم أنّه یصل إلی المدینة إلاّ من الباب.

(مناقب أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب ج1 ص118)

معمولا نسخه ی داود بن سلیمان غازی را موضوع میگویند.

این قول ذهبی و... است ولی این مصحف همان طور که ذکر کردیم فقط از یک داود بن سلیمان غازی نقل نشده است و نسخه‌ی معروف آن نسخه ی داود بن سلیمان غازی میباشد.

دیلمی در کتاب فردوس یکی از مصادر معتبر خودش را برای اینک بتواند احادیث صحیح را وارد کند این مصحف قرار میدهد.

من أَصْحَاب الحَدِيث سِيمَا الموضوعات الَّتِى وَضعهَا الْقصاص لينالوا بهَا القطيعات فِى الْمجَالِس بالطرقات أثبت فِى كتابى هَذَا عشرَة آلَاف حَدِيث أَحَادِيث التضاد على سَبِيل الِاخْتِصَار عَن الصِّحَاح والغرائب والأفراد والصحف المروية عَن النَّبِى صلى الله عَلَيْهِ وَسلم لعَلى بن مُوسَى الرِّضَا

(الفردوس بمأثور الخطاب ج1 ص7)

حال به سراغ اینکه این حدیث در این صحیفه ذکر شده است میرویم:

در حال فعلی این روایت در مسند و یا مصحف امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ذکر شده است و همان طور که گفتیم اسانید مختلف و رای علماء درباره این مصحف هر انسان منصفی را مجبور میکند که در مقابل این صحیفه سر تعظیم فرود بیاورد.

ما دو سند که این حدیث را در صحیفه امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل کردند، ذکر کردیم :

1) داود بن سلیمان غازی و 2) محمد بن عبدالله بن عمر بن مسلم لاحقی که از پدران بزرگوار خود این حدیث شریف را نقل میکنند.

بخش دوم : بررسی نظر علما راجع به این حدیث

قسم اول : علماء اهلسنت که تصریح بر تصحیح و تحسین این حدیث کرده اند:

کسانی که این حدیث را تحسین کردند :

1. بن حجر مکی :

155 – وَسُئِلَ نفع الله بِهِ: عَن حَدِيث (أَنا مَدِينَة الْعلم وعليّ بَابهَا) من رَوَاهُ؟ فَأجَاب بقوله: رَوَاهُ جمَاعَة، وَصَححهُ الْحَاكِم، وَحسنه الحافظان العلائي وَابْن حجر.

(الفتاوى الحديثية ج1 ص123)

«الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة» (2/ 358):«دَار الْحِكْمَة وَعلي بَابهَا)وَفِي أُخْرَى عِنْد ابْن عدي (عَليّ بَاب علمي)وَقد اضْطربَ النَّاس فِي هَذَا الحَدِيث فجماعة على أنه مَوْضُوع مِنْهُم ابْن الْجَوْزِيّ وَالنَّوَوِيّ وناهيك بهما معرفَة بِالْحَدِيثِ وطرقه حَتَّى قَالَ بعض محققي الْمُحدثين لم يَأْتِ بعد النَّوَوِيّ من يدانيه فِي علم الحَدِيث

فضلا عَن أن يُسَاوِيهوَبَالغ الْحَاكِم على عَادَته وَقَالَ إِن الحَدِيث صَحِيح وَصوب بعض محققى الْمُتَأَخِّرين المطلعين من الْمُحدثين أَنه حَدِيث حسن وَمر الْكَلَام عَلَيْهِ»

2. بن حجر عسقلانی :

وسئل عنه الحافظ ابن حجر فی فتاویه فقال: هذا حدیث صححه الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال: إنه کذب والصواب خلاف قولهما معا وأنه من قسم الحسن لا یرتقی إلی الصحة ولا ینحط إلی الکذب قال: وبیانه یستدعی طولا لکن هذا هو المعتمد اه.

(فیض القدیر ج3 ص46)

3. علائی:

18 –"أنا مدینة العلم وعلی بابها".وهذا الحدیث ذکره أبو الفرج بن الجوزی فی ((الموضوعات)) من عدة طرق، وجزم ببطلان الکل[1]...والحاصل: إن الحدیث ینتهی بمجموع طریقی أبی معاویة وشریک إلی درجة الحسن المحتج به، ولا یکون ضعیفاً، فضلاً عن أن یکون موضوعاً[2].ولم أجد لمن ذکره فی الموضوعات طعناً مؤثراً فی هذین السندین، وبالله التوفیق

(النقد الصحیح لما اعترض من أحادیث المصابیح ج1 ص55)

4. زرکشی:

وقال الزرکشی: الحدیث ینتهی إلی درجة الحسن المحتج به ولا یکون ضعیفا فضلا عن کونه موضوعا وفی لسان المیزان هذا الحدیث له طرق کثیرة فی المستدرک أقل أحواها أن یکون للحدیث أصل فلا ینبغی إطلاق القول علیه بالوضع اه

(فیض القدیر ج3 ص46)

5. بن عراق :

وللحافظ العلائی فِی أجوبته عَن الْأَحَادِيث الَّتِی تعقبها السراج الْقزْوِينِی علی مصابیح الْبَغَوِیّ فصل طَوِیل فِی الرَّد علی ابْن الْجَوْزِیّ وَغَیره مِمَّن حکم بِوَضْع هَذَا الحَدِیث وَحَاصِله الحکم علی الحَدِیث بِأَنَّهُ حسن.

(تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة ج1 ص378)

6. سخاوى:

3 – وأهل بيت الوحى والتنزيل ... ومعدن الحكمة والتأويلأقول: أشار بقول: " مدينة العلم ... " إلى قوله عليه الصلاة والسلام: «أنا مدينة العلم وعلى بابها» وهو حديث مشهور بين الناس...وهو حديث حسن كما قاله السخاوى فى " المقاصد الحسنة "

(صب العذاب على من سب الأصحاب ج1 ص243)

7. زرقانى :

المدثر المدنى" يأتيان للمصنف. "مدينة العلم" كما قال صلى الله عليه وسلم: "أنا مدينة العلم وعلى بابها".رواه الترمذى والحاكم وصححه وغيرهما، عن على والحاكم أيضا، والطبرانى وأبو الشيخ وغيرهم عن ابن عباس. والصواب أنه حديث حسن، كما قاله الحافظان العلائى وابن حجر، لا موضوع، كما زعم ابن الجوزى، ولا صحيح كما قال الحاكم لكن من المحدثين من يسمى الحسن صحيحا.

(شرح الزرقانى على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية ج4 ص215)

8. صالحى شامى:

مدينة العلم» :روى الترمذى وغيره مرفوعاً: «أنا مدينة العلم وعلى بابها»[(2)] والصواب الحديث حسن. كما قال الحافظان العلائى وابن حجر، وقد بسط الشيخ الكلام عليه فى كتاب «تهذيب الموضوعات» . وفى «النكت» .

(سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد ج1 ص509)

9. قاوقچى:

84 – حَدِيث: أنا مَدِينَة الْعلم وَعلى بَابهَا. أورده ُابْن الْجَوْزِىّ فِي الموضوعات، وَوَافَقَهُ الذَّهَبِىّ وَغَيره، لَكِن قَالَ الْحَافِظ أَو سعيد العلائى: الصَّوَاب أَنه حسن بِاعْتِبَار طرقه، لَا صَحِيح وَلَا ضَعِيف، فضلا أَن يكون مَوْضُوعا. ذكره عَلىّ قارى

(اللؤلؤ المرصوع ج1 ص49)

10.گنجى شافعى :

عبد اللّه العثمانى، حدثنا عيسى بن يونس، عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم: أنا مدينة العلم و على بابها.قلت: هذا حديث حسن عال [738].

(كفاية الطالب فى مناقب على بن أبى طالب ج1 ص222)

11.صبيحى:

وأجيب عن ذلک: بأن محمد بن جعفر البغدادى الفيدى، قد وثقه يحيى بن معين، وأن أبا الصلت الهروى قد وثقه ابن معين والحاكم. وقد سئل يحيى عن هذا الحديث، فقال: صحيح. وأخرجه الترمذى عن على –رضى الله عنه– مرفوعًا. وأخرجه الحاكم فى المستدرک عن ابن عباس مرفوعًا. وقال: صحيح الإسنادهقال الحافظ ابن حجر: والصواب خلاف قولهما معًا، يعنى: ابن الجوزى، والحاكم. وأن الحديث من قسم الحسن، لا يرتقى إلى الصحة، ولا ينحط إلى الكذب. انتهى. وهذا هو الصواب؛ لأن يحيى بن معين، والحاكم قد خولفا فى توثيق أبى الصلت ومن تابعه، فلا يكون مع هذا الخلاف صحيحًا، بل حسنًا لغيره، لكثرة طرقه كما بيناه، وله طرق أخرى ذكرها صاحب اللآلىء وغيره

(النكت الجياد المنتخبة من كلام شيخ النقاد ج4 ص459)

12.سيوطى:

وأخرج البزار، والطبرانى فى الأوسط عن جابر بن عبد الله، وأخرج الترمذى والحاكم عن على قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "أنا مدينة العلم، وعلى بابها". هذا حديث حسن على الصواب، لا صحيح كما قال الحاكم، ولا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزى والنووى وقد بينت حاله فى التعقبات على الموضوعات.

(تاريخ الخلفاء ج1 ص133)

13.حسن زمان:

در كتاب قول المستحسن ميگويد حسن لذاته و صحيح لغيره.

14.شيخ ازهر حنفى :

ميگويد حديث حسن هست.

15.شوكانى:

حسن لغيره

(فوائد المجموعةالصفحة أو الرقم : 349

16.سبط بن جوزی

17.بن طلحه شافعی

18.محمد بن طولون صالحی :

حسن باعتبار طرقه

(الشذرة فی الأحادیث المشتهرة)

کسانی که این روایت را صحیح دانستند:

1. ثناالله مظهری:

والعلوم شاهدة علی صدق النبی صلی الله علیه وسلم- فقوله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة وعلیّ بابها رواه الترمذی بسند صحیح عن علی- وانا مدینة العلم وعلیّ بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب رواه ابن عدی فی الکامل والعقیلی فی الضعفاء والطبرانی والحاکم عن ابن عباس وابن عدی والحاکم عن جابر- اشارة الی علوم الأولیاء دون علوم الفقهاء

(التفسیر المظهری ج5 ص76)

2. حاکم نیشابوری :

بیان شد

3. محمد بن جریر طبری :

بیان شد

4. متقی هندی:

وقد كنت أجيب بهذا الجواب دهرا إلى أن وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث على فى تهذيب الآثار مع تصحيح "ک" لحديث ابن عباس فاستخرت الله وجزمت بارتقاء الحديث من مرتبة الحسن إلى مرتبة الصحة – والله أعلم.

(كنز العمال ج13 ص148)

5. صنعانى:

قال الترمذى: غريب وزعم ابن الجوزى والقزوينى وضعه ورده عليهما الحافظ العلائى وأطال وأبان بأنه لم يأت من زعم وضعه بعلة قادحة وقال الحافظ ابن حجر: أنه حديث صححه الحاكم وزعم وضعه ابن الجوزى والصواب خلاف قوليهما وأنه من قسم الحسن (١).قلت: وقد أبنا أنه من الصحيح فى الشرح المذكور.٢٦٩٠ – "أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت الباب". (عق عد طب ک) عن ابن عباس (عد ک) عن جابر) (صح).(أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت الباب) فيه الحث على أخذ العلم منه – عليه السلام – وأنه باب مدينته من أتى منه نال مرامه وفيه الشهادة العادلة له بالأعلمية وقد اتفق على ذلک الموالف والمخالف حتى قيل لعطاء: هل كان أحد من الصحب أفقه من على قال: لا والله وقال غيره وقد علم الأولون والآخرون أن فهم كتاب الله منحصر فى على ومن جهل ذلک فقد ضل الباب الذى من ورائه يرفع الله عن القلوب الحجاب وقد كان يرجع إليه الصحابة فى كل مشكل (٢) كما أبناه فى الروضة أيضًا. (عق عد طب ک) عن ابن عباس صححه الحاكم ورمز المصنف لصحته (عد ک)

(التنوير شرح جامع الصغير ج4 ص256)

6. محمد منتصر كتانى:

«تفسير المنتصر الكتانى» (183/ 7 بترقيم الشاملة آليا): (محمدالمنتصر الكتانى) «وعلى رضى الله عنه أوتى العلم، وقد صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: (أنا مدينة العلم وعلى بابها)، وهناک من يحاول أن يطعن فى الحديث مع أنه قد ورد عن عشرات من الصحابة»

7. يحيى بن معين :

حديثُ الأَعْمَشِ، فَإِنَّ أَبَا الصَّلْتِ كَانَ يَرْوِيهِ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنْهُ، فَأَنْكَرَهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ، وَيَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، مِنْ حَدِيثِ أَبِي مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ بحثَ يَحْيَى عَنْهُ، فَوَجَدَ غَيْرَ أَبِي الصَّلْتِ قَدْ رَوَاهُ، عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، فَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُكْرَمُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُكْرَمٍ الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الأَنْبَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ بَابَهُ ". قَالَ الْقَاسِمُ: سَأَلْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ، عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، فَقَالَ: هُوَ صَحِيحٌ قلت: أراد أنه صحيح من حديث أبی معاوية وليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه.
(تاريخ بغداد ج12 ص315)

8. احمد بن محمد بن صديق الغماری در کتابی که برای تصحيح اين حديث نوشته است.

ما ترجمه بعضی از اشخاصی که تحسين و تصحيح کردند را مياوريم :

بن حجر عسقلانی :

ما قاله شيخه الحافظ العراقی: «الشيخ العالمُ والكامل الفاضل، الإمامُ المحدّثُ، المفيدُ المجيدُ الحافظ المتقن، الضابط، الثقة المأمون، شهاب الدين أحمد أبو الفضل». إلی أن قال:«فجمع الرُّواةَ والشُّيوخ، وميّز بين النّاسخ والمنسوخ. وجمع الموافقات والأبدال. وميّز بين الثِّقات والضعفاء منَ الرِّجال، وأفرط بجِدِّه الحثيث، حتی انخرط فی سلک أهل الحديث، وحصل فی الزّمن اليسير علی علم غزير».

بن حجرمکی:

وقال عبد القادر العيدروس: «الشّيْخ الإِمَام، شيخ الْإِسْلَام، خَاتِمَة أهل الْفتيا والتدريس، ناشر عُلُوم الإِمَام مُحَمّد بن إِدْرِيس... وَكَانَ بحراً فِی علم الفقه وتحقيقه لَا تكدره الدلاء، وَإِمَام الْحَرَمَيْنِ كَمَا أجمع علی ذَلِک العارفون، وانعقدت عَلَيْهِ خناصر الملأ، إِمَام اقتدت بِهِ الْأَئِمَّة، وَهَمّام صَار فِی إقليم الْحجاز أمة، مصنفاته فِی الْعَصْر آيَة يَعجز عَن الاتيان بِمثْلِهَا المعاصرون»

علائی :

قال ابن قاضی شهبة: «جد واجتهد حتى فاق أهل عصره فی الحفظ والإتقان... كان إماماً فی الفقه والنحو والأصول، مفنناً فی علوم الحديث، ومعرفة الرجال، علامة فی معرفة المتون والأسانيد، بقية الحفاظ. ومصنفاته تنبئ عن إمامته فی كل فن، درس وأفتى وناظر، ولم يخلف بعده مثله.»

سيوطی:

قال عنه تلميذه الداودی: "وكان أعلم أهل زمانه بعلم الحديث وفنونه رجالا وغريبا، ومتنا وسندا، واستنباطا للأحكام منه، وأخبر عن نفسه أنه يحفظ مائتى ألف حديث؛ قال: ولو وجدت أكثر لحفظته. قال: ولعله لا يوجد على وجه الأرض الآن أكثر من ذلک".

سخاوی:

الشيخ الإمام العلامة شيخ القراء والأدباء علم الدين أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الصمد بن عطاس الهمدانی ، المصری ، السخاوی ، الشافعی ، نزيل دمشق . وكان إماما فی العربية ، بصيرا باللغة ، فقيها ، مفتيا ، عالما بالقراءات وعللها ، مجودا لها ، بارعا فی التفسير . صنف وأقرأ وأفاد

قسم دوم : کتبی که مولف آنها ملتزم به صحت شده است و این حدیث را نقل کرده است.

قبلا گفته شد یکی از راههای حدیث صحیح این است که در کتابی آمده باشد که مولف به وارد کردن حدیث صحیح ملتزم باشد.

حال ما این حدیث را در کتبی میخواهیم نقل کنیم که مولف در مقدمه آن ملتزم به صحت أحادیث وارد شده داشته باشد.

1)مستدرک حاکم نیشابوری م 405 :

ما قبلا هم مقدمه حاکم و هم حدیث و هم نظر حاکم در این حدیث را ذکر کردیم.

2) بحر الاسانید فی صحاح مسانید سمرقندی م 491 :

أنا أبو طالب حمزة بن محمد الحافظ ، انا محمد بن احمد الحافظ ، انا أبو صالح الكرابيسى ، انا صالح بن محمد ، انا أبو الصلت الهروى ، انا ابو معاوية عن الاعمش ، عن مجاهد عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : أنا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد بابها فليأت عليها ، اخرجه الحافظ أبو محمد الحسن بن احمد السمرقندى فى كتابه بحر الاسانيد فى صحاح المسانيد الذى جمع فيه مائة الف حديث بالاسانيد الصحيحة وفيه يقول الحافظ أبو سعد بن السمعانى : لو رتب وهذب لم يقع فى الاسلام مثله ، وهو فى ثمانمائة جزء .

(فتح الملک العلی احمد مغربی ج1 ص22)

مغربی این حدیث را نقل به نقل از بحر الاسانید سمرقندی میاورد که سمرقندی ملتزم شده است که در این کتاب خودش صد هزار حدیث صحیح را بیاورد.

3)الفردوس بمأثور الخطاب دیلمی م509 :

دیلمی در مقدمه کتابش شرط کرده است که روایت های درست که صادقین نقل کردند را استخراج میکنم:

إِن أحسن مَا نطق بِهِ الناطقون وتفوه بِهِ الصادقون وَوَلَهَ بِهِ الوامقون حمد الله عز وَجل وَالثنَاء عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهله للْخَبَر الْوَارِد عَن النَّبِي عَلَيْهِ السَّلَام

4)مصابیح السنه بغوی م516 :

مصابیح السنه کتاب خودش را دو بخش کرده است یکی صحاح یکی حسان و گفته است که صحاح یعنی روایت های بخاری و مسلم و حسان روایت های که در از سنن اربعه و غیره هست که اکثرا صحیح هستند ولی به درجه شیخین نیستند و روایاتی که ضعیف و غریب و منکر و موضوع هتسند را وقتی آوردم اشاره بهش میکنم و حدیث مدینه را در بخش حسان اورده است و گفته است غریب اسناده مضطرب و اشاره ای به ضعف و موضوع بودن ان نکرده است، پس معلوم میشود که این حدیث حسن هست.

5)جوهره النسب، التِّلمسانی المعروف بالبُرِّی م645 :

بری در مقدمه میگوید که من این کتاب را تهذیب و انتخاب کردم از کتبی که ذکر میکند و تلاش کردم در رجال اسانید که سند از لبس و اشکال خالی باشد.

وجمعت هذا التأليف، وانتخبته، وانتقيته، وهذَّبته من: موطَّأ مالک، وصحيحى البخارى ومسلم، ومسند الترمذىٍّ وكتاب الشمائل له، وكتاب سنن النسائى، والمنتقى لابن الجارود، وتاريخ الطبرى وسنن أبى داود، وكتاب الاستيعاب لابن عبد البر، وكتابى التقصِّى والإنباه له، والسِّير لابن إسحاق، وكتاب الأسامى والكنى لمسلم بن الحجاج، وكتاب رياضة المتعلمين لأبى نعيم الأصبهانى، وكتاب الشريعة للآجرِّى، وكتاب صفِّين لأبى منذر هشام بن محمد الكلبى وكتاب الأمثال له، وطبقات الفقهاء لأبى إسحاق الشيرازى، وكتاب الكامل للمبرد، وكتاب النوادر لأبى على البغدادى، وكتاب العقد لابن عبد ربه، وكتاب منتخب نقائض جرير والفرزدق للنَّجيرمى، وكتاب أشعار الهذليين.وسميته كتاب " الجوهرة فى نسب النبى صلى الله عليه وسلم وأصحابه العشرة " ووشَّحته بتنبيهات على رجال الحديث، وتعريف بهم من غير لبس ولا إشكال، ومعرَّى بالبحث عن إغفال، فجلَّ جمعه، وبورک وضعه، ونظم متفرقا من الأخبار والآثار، محررة من التطويل والإكثار

و اين حديث را نقل كرده است .

(الجوهرة فى نسب النبى وأصحابه العشرة ج2 ص238)

6)مطالب السئول نصيبى شافعى م 652:

نصيبى ميگويد كه خصائصى اوردم در كتاب كه از روات ثقه باشند

قرن الصلاة عليهم بالصلاة على النبى فى الصلوات و إنهما لمن أشرف الرغائب، و خصهم من مزايا السجايا بما نقله الرواة الثقات فى مباهلة السيد و العاقب. فمودتهم فى هذه الحياة الدنيا موروده معدودة فى أقسام الفروض اللوازم و الأحكام اللوازب، و موالاتهم يوم يقوم الناس لرب العالمين جنة منجية من أوصاب العذاب الواصب.

و اين حديث را نقل كرده است:

(مطالب السؤول فى مناقب آل الرسول ج1 ص98)

7) اسنى المطالب بن جزرى م 833:

بن جزرى در مقدمه ميگويد كه احاديث مسند كه يا متواتر است و يا صحيح هست را مياورم:

بعد ... فهذه احاديث ... مسندة مما تواتر و صح، و حسن من أسنى مناقب الاسد الغالب مفرق الكتائب، و مظهر العجائب ليث بنى غالب امير المؤمنين على بن أبى طالب كرم اللّه تعالى وجهه، و رضى عنه و ارضاه، اردفتها بمسلسلات من حديثه، و

بمتصلات من روايته، و تحديثه، و بأعلى اسناد صحيح اليه من القرآن و الصحبة و الخرقة التى أعتمد فيها اهل الولاية عليه نسأل اللّه ان يثبتنا على ذلک و يقربنا به اليه.

و اين حديث را نقل کرده است :

(أسنى المطالب فى مناقب الإمام على(ع) ج1 ص69)

8) مستعذب الاخبار أبومدين فارسى م 1132:

در مقدمه کتاب ذکر ميکند که چيزهايى را در کتابم ذکر ميکنم که بر هر مسلمانى واجب است يادگيرى آن و حفظ ان (قطعا ميدانيم که به اخبار صحيحه بايد اعتقاد داشته باشيم) از احوال رسول الله و...:

هذا ذكر ما يحق على المرء المسلم حفظه، ويجب على ذى الدّين معرفته من نسب رسول الله صلى الله عليه وسلّم، ومولده، ومنشئه، ومبعثه، وذكر أحواله فى مغازيه، ومعرفة أسماء ولده وعمومته وأزواجه؛ فإن للعارف بذلك رتبة تعلو على رتبة من جهله، كما أن للعلم به حلاوة فى الصدور ولم تعمر مجالس الخير بعد كتاب الله عز وجل بأحسن من أخبار رسول الله صلى الله عليه وسلّم.

(مستعذب الإخبار بأطيب الأخبار ج1 ص324)

9) نزل الابرار بدخشى م 1126 :

بدخشى در مقدمه ميگويد که من قبلا يک کتابى نوشته ام در فضائل أهل بيت که در آن حصيح و حسن ضعيف بود و مى‌خواهم ان را خلاصه بکنم و فقط احاديث صحيح را در اين کتابم بياورم و از ضعيف و... پرهيز بکنم.

و اين حديث را نقل ميکند.

10) دليل واعظ ،محمد صقر:

در مقدمه ميگويد که ميخواهم براى واعظين کتابى بنويسم که روى مبنر از اين بهره ببرند و از سنت صحيحه استفاده بکنند و از احاديث موضوع و ضعيف پرهيز ميکنم:

وتشتمل هذه الموضوعات على أدلة من الكتاب والسنة الصحيحة مع ما تيسر من الآثار والقصص والأشعار، مع الحرص على تجنب الأحاديث الضعيفة والموضوعة؛ حيث إن فى الصحيح ما يُغنى عن الضعيف. والاعتماد فى الحكم على الأحاديث فى

الغالب على كتب الشيخ الألبانى رحمه الله -، وفى النادر على كتب الشيخ أحمد شاكر - رحمه الله -، أو الكتب التى أشرف على تحقيقها الشيخ مصطفى العدوى، حفظه الله

و این حدیث را نقل کرده است:

(دليل الواعظ إلى أدلة المواعظ ج2 ص168)

قسم سوم : کسانی این لقب باب مدینهٔ العلم را به امیرالمومنین علیه السلام اطلاق کردند:

تنها حدیث و دلیلی که باعث بکار بردن این لقب برای امیرالمومنین (علیه السلام) میشود همین حدیث است و اگر ضعیف و جعلی بود دیگر نباید علماء اهلسنت این لقب را برای امیرالمومنین(علیه السلام) ثابت بدانند. در صورتی که بکار بردن این لقب نشان دهنده این است که علماء این حدیث را ضعیف و جعلی نمیدانستند.

و اشخاصی که روایت را مسلم مرسل نقل میکنند. زیرا وقتی روایت به صورت مرسل نقل میشود کنایه از این مطلب است که این حدیث مسلم و یا مشهو و مقبول است و نیازی به ذکر سند نمیبیند.

ما به علت اختصار تک تک را مورد برسی قرار نمیدهیم فقط اسم عالم و کتابی که این لقب را برای امیرالمومنین (علیه السلام) بهکار برده است ذکر میکنیم:

1. حموینی در فرائد السمطین
2. دمیری در حياة الحيوان الكبرى
3. ابو نعیم اصفهانی در حلية الأولياء وطبقات الأصفياء
4. سمعانی در انساب
5. ابولحیه نورالدین در رسالة إلى الإمام علی
6. عفیف الدین مرجانی در بهجة النفوس والأسرار

7. ملا علی قاری در مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح
8. سنایی غزنوی در حدیقه الحقیقه
9. بهاء الدین جندی در السلوک فی طبقات العلماء والملوک
10. بن حمدون در التذکرة الحمدونیة
11. الوسی در تفسیرش روح المعانی
12. قلقشندی در صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء
13. محب الدین طبری در ذخائر العقبی
14. مناوی در فیض القدیر
15. بدرالدین عینی در عمدة القاری شرح صحیح البخاری
16. حجوی در الفکر السامی فی تاریخ الفقه الإسلامی
17. ابو موسی مدینی در طبقات الشافعیة الکبری
18. زرندی حنفی در نظم درر السمطین
19. العمری در مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار
20. بسطامی در دره المعارف

قسم چهارم : کسانی که راجع موضاعات مختلف به این حدیث احتجاج کردند

اگر این حدیث ضعیف و جعلی یود دیگر شرط احتجاج را نداشت، ولی وقتی علماء به این حدیث راجع به اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) و یا موضوعات مختاف دیگر احتجاج میکنند، نشان دهنده این است که این حدیث مورد قبول علماء اهلسنت است و آن را ضعیف و جعلی نمیدانند.

حال اشخاصی که به این حدیث احتجاج کردند را ذکر میکنم:

1. خوارزمی در مناقب خودش به این حدیث برای علم امیرالمومنین علیه السلام استدلال میکند
2. بن عربی اندلسی در در المکنون به نقل از ینابیع الموده به علم امیرالمومنین علیه السلام استدلال میکند.

3. بن صباغ مالکی در فصول المهمه به علم امیرالمومنین علیه السلام استدلال میکند.

4. کاسفی در روضه الشهدا به علم امیرالمومنین علیه السلام استدلال میکند.

5. فضل بن روزبهان در کتاب الباطل به علم امیرالمومنین علیه السلام استدلال میکند.

6. عزیزی در سراج المنیر استدلال میکند که این حدیث نشان میدهد باید فضل کسی که فضل دارد را بیان بکنیم.

7. غزالی دراحیاء علوم دین میگوید امیرالمومنین علیه السلام درعلم شریک با رسول خدا هستند.

8. سلیمان جمل در فتوحات الاحمدیه به علم مولا استدلال میکند.

9. شمس الدین لاهیجی در شرح گلشن راز به اقرب الناس الی رسول الله بودن مولا استدلال میکند.

10. عاصمی در زین الفتی به علم مولا استدلال میکند

11. ملا علی قاری در مرقاه المفاتیح به فهم امیرالمومنین علیه السلام بر همه مقدم است استدلال میکند.

قسم پنجم : علمایی که این حدیث را نقل کردند :

حدیثی در صحیح مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد که : اگر کسی روایتی از من نقل کند و اعتقاد داشته باشد که این حدیث جعلی و کذب است، خودش یکی از کاذبین میباشد.

وَهُوَ الْأَثَرُ الْمَشْهُورُ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «§مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ، فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ». حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ، ح وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ أَيْضًا، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، وَسُفْيَانَ، عَنْ حَبِيبٍ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ أَبِي شَبِيبٍ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ

(صحیح مسلم ج1 ص8)

حال اشخاصی هستند که اهل سنت اجماع بر راستگو بودن این اشخاص دارند و نمیشود بگویند این اشخاص دروغگو هستند . و این افراد این حدیث را نقل کرده اند.

ما جدا از قسم تابعین و محدثین متقدم که بحث آن ذکر شد، فقط به ذکر صاحبان کتب میرویم.

حدیث جعلی فقط در صورتی میتواند نقل شود یعنی جواز نقل دارد که بگیویند موضوع هست. ولی محدثین اهل سنت بدون اینکه بگویند جعلی است، آن را ذکر کردند.

اشخاصی که این حدیث را در کتابشان نقل کرده اند و نگفتند حدیث جعلی هست:

1. احمد بن حنبل در فضائل الصحابه
2. ترمذی در سنن
3. طبری در تهذیب
4. حاکم نیشابوری در مستدرک
5. ابو نعیم اصفهانی در حلیه
6. طبرانی در معجم
7. اجری در الشریعه
8. بن مردویه در مناقب
9. بن عبدالبر در استیعاب
10. بن عساکر در تاریخ
11. بن اثیر در جامع الاصول
12. سیوطی
13. بن حجر عسقلانی
14. بن حجر مکی

حال ترجمه این اشخاص را از علماء اهل سنت نشان میدهیم که این اشخاص این حدیث را ذکر کرده اند :

1. احمد بن حنبل :

اسحاق بن راهویه میگوید أحمد بن حنبل حجة خدا است:

قال الإمام إسحاق بن راهويه : الإمام أحمد بن حنبل حجة بين الله – تبارک وتعالى – وبين عبيده فى أرضه . وقال الإمام الشافعى : خرجت من بغداد ، وما خلفت فيها أحدا أتقى ولا أورع ولا أفقه ولا أعلم من أحمد بن حنبل .

(لوامع الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية سفارينى ج1 ص61)

و ذکر کردند که علم به جهار نفر میرسید که یکی از آنها احمد بن حنبل هست:

قال قرينه ومعاصره القاسم بن سلام: «انتهى العلم إلى أربعة: أحمد بن حنبل، وعلى بن المدينى، ويحيى بن معين، وأبى بكر بن شيبة، وأحمد أفقههم فيه»، وقال أيضاً: «ما رأيت رجلاً أعلم بالسنة منه».

(أحمد بن حنبل، محمد أبو زهرة، ص89)

2. ترمذی:

رای علماء برای ترمذی را ذکر کردیم.

3. طبری :

خطیب بغدادی میگوید آگاه ترین اشخاص بر حدیث صحیح و ضعیف هست ، علماء با رای طبری جلو می‌روند :

قال عنه الخطيب البغدادى: "كان أحد أئمة العلماء، يُحكم بقوله، ويُرجع إلى رأيه لمعرفته وفضله، وكان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه أحد من أهل عصره، وكان حافظًا لكتاب الله، عارفًا بالقراءات كلها، بصيراً بالمعانى، فقيهًا فى أحكام القرآن، عالمًا بالسنن وطرقها: صحيحها وسقيمها، وناسخها ومنسوخها، عارفًا بأقوال الصحابة والتابعين ومن بعدهم قل أن ترى العيون مثله...، عارفًا بأيام الناس وأخبارهم.

4. حاکم نیشابوری :

ثناء علما برای حاکم نیشابوری را نیز ذکر کردیم .

5. أبو نعیم اصفهانی :

ذهبی می‌گوید یکی از اعلام هست که آگاهی کامل به روایت و درایه دارد :

قال ذهبی:وقال أيضاً فى تاريخ الإسلام: «كان أحد الأعلام ومن جمع الله له بين العلو فى الرواية والمعرفة التامة والدراية، رحل الحفاظ إليه من الأقطار، وألحق الصغار بالكبار».

(تاریخ اسلام)

6. طبرانی:

ذهبی می‌گوید : حافظ هست که امانت و صدق را رعایت کرده است و در جای دیگ لقب امام بهش داده است:

قال عنه الذهبی فی تاریخ الإسلام: «الحافظ المشهور مُسْنَد الدنیا وکان من فرسان هذا الشأن مع الصدق والأمانة» وقال عنه فی سیر أعلام النبلاء: «الإمام، الحافظ، الثقة، الرحال الجوال، محدث الإسلام

7. آجری :

بن مفلح حنبلی و سیوطی میگویند:

قال السیوطی: کان عالماً عاملاً صاحب سنة، دینا ثقة.

قال ابن مفلح الحنبلی: کان من الفقهاء والکبار.

به باقی آن نیازی نیست که همه ی این اشخاص را ذکر کنیم. ما فقط به چند نفری از آنها اشاره کردیم که از متقدمین بودند و این حدیث را وارد کردند.

جدا از این مطلب که ما از قبل مصنفین رواتی ذکر شد که در فضل و صدق انها اختلافی وجود ندارد مانند ابومعاویه ، الأعمش ، عبدالرزاق صنعانی، مالک ، سفیان ثوری و...

پس این اشخاص اعتقادی بر اینک این حدیث جعلی باشد، نداشتند .

فصل اول حدیث تمام شد و ما در فصل بعدی به سراغ متن حدیث میرویم و نشان دادیم که هم حدیث صحیح است و هم علماء سنت بر صحت آن تصریح کردند و هم در کتبی وارد شده که مصنف ملتزم به صحبت شده است .

فصل دوم: بررسی متن حدیث :

ما در این فصل به متن حدیث و الفاظ حدیث و شواهد آن و بررسی علت تضعیف کردن و جعلی دانستن آن میپردازیم و این فصل را در چند بخش بررسی خواهیم کرد. و درآخر ردیه علماء اهلسنت بر کسانی که این حدیث را جعلی دانستند نقل میکنیم.

این حدیث به چند دلیل دارای الفاظ مختلفی است یکی اینکه تمامی این الفاظ در معنی نزدیک به هم هستند و دارای معنی واحدی میباشند و محدثین نقل به معنا کردند و یا بعضا خواستند رسول خدا منظور از باب را مشخص کنند و دلالتش را به ما نشان بدهند و با لفظ دیگری که روشن کننده ی سخنشان بود آوردند.

دلیل دیگر اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جاهای مختلفی این حدیث شریف را نقل کردند که یک مورد آن گذشت در روز حدیبیه و در جاهای دیگری مثل خیبر ، در زمان نزول اذن واعیه ، در منزل ام ابراهیم ، در خانه ام سلمه ، و....

ذکر شده است که دلیل صدور حدیث این است که شخص اعرابی آمد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سوال بپرسد و در موقع بیرون رفتن همان سوال را از امیرالمومنین(علیه السلام) که در حال ورود بودند پرسید و امیرالمومنین(علیه السلام) نیز همان جواب را دادند.

و سبب الحديث ما حكاه ابن طلحة عن بعض الشافعية أنه وجد بخطهأن أعرابيا قال للنبی ص طمش طاح فغادر شبلا لمن النشب فقال ع النشب للشبل مميطا فدخل علی ع فذكر له النبی لفظ الأعرابی فأجاب بما أجاب النبی ص فقال ع أنا مدينة العلم و علی بابها.

(الصراط المستقيم إلى مستحقی التقديم ج2 ص20)

الفاظ این حدیث به طور خلاصه به این صورت است:

1. انا مدینة العلم و علی بابها

ذکر شد.

2. انا مدينة الجنه

أخبرنا أبو بكر محمّد بن الحسين ، وأبو البقاء عبيد الله بن مسعود الرازى ، وأبو بكر أحمد بن على بن عبد الواحد القزاز ، قالوا : أنا أبو الحسين بن المهتدى ، أنا أبو الحسن على بن عمر بن محمّد الحربى ، نا أبو العبّاس إسحاق بن مروان القطان ، نا أبى ، نا عامر بن كثير السراج ، عن أبى خالد ، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباتة ، عن على.

قال : قال رسول الله : «أنا مدينة الجنّة ، وأنت بابها يا على ، كذب من زعم أنه يدخلها من غير بابها.

(تاريخ مدينة دمشق ج42 ص348)

3. انا مدينة الحكمه

(3727) -[13: 39] أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي عَلِيٍّ الْمُعَدَّلُ وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ النَّجَّارُ، قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُبْدِ اللَّهِ بْنِ سَابُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُجَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ الضَّرِيرُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ بَابَهَا فَلْيَأْتِ الْبَابَ

(تاريخ بغداد – ت بشار ج13 ص38)

4. انا مدينة الفقه

عن على (ع) قال: قال لى رسول اللّه (ص) انا مدينة العلم و على بابها و فى رواية أنا دار الحكمة و على بابها و فى رواية أنا مدينة الفقه و على بابها، فمن اراد العلم فليأت الباب و رواه عبد الرزاق فقال فمن أراد الحكم فليأت الباب

(تذكرة الخواص ج1 ص52)

5. انا دار الحكمة و على بابها

ذكر شد.

6. انا مدينة و انت الباب

اخبرنا محمد بن ابی زکریا الثقه رحمه الله حدثنا ابوالحسن علی بن احمد بن عبدان قال اخبرنا محمد بن عمر بن سلم الجعابی الحافظ ابوبکر قال حدثنی ابو محمد قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمد بن علی قال حدثنی ابی عن ابیه عن محمد بن عبدالله عن ابیه عبدالله بن محمد عن ابیه محمد عن ابیه عمر عن ابیه علی بن ابیطالب رضی الله عنهم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی: ان الله امرنی ان ادنیک و لا اقصیک و اعلمک لتعی و انزلت علیّ هذا الایه«تعیها اذن واعیه» فانت الاذن الواعیه لعلمی یا علی ، و انا مدینة العلم و انت الباب و لا توتی المدینه الا من بابها.

(زین الفتی بتفسیر سوره هل اتی)

7. انا دار الحکمة و علی مفتاحها

/ 8 – حدثنا محمد بن الحسن (رضی الله عنه)، قال: حدثنا الحسن بن متیل الدقاق، قال: حدثنا محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، قال: حدثنا محمد بن سنان، عن أبی الجارود زیاد بن المنذر، عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام)، قال: سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول: إن رسول الله (صلی الله علیه وآله) کان ذات یوم فی منزل أم إبراهیم، وعنده نفر من أصحابه، إذ أقبل علی بن أبی طالب (علیه السلام)، فلما بصر به النبی (صلی الله علیه وآله) قال: یا معشر الناس، أقبل إلیکم خیر الناس بعدی، وهو مولاکم، طاعته مفروضة کطاعتی، ومعصیته محرمة کمعصیتی. معاشر الناس، أنا دار الحکمة، وعلی مفتاحها، ولن یوصل إلی الدار إلا بالمفتاح، وکذب من زعم أنه یحبنی ویبغض علیا

(الأمالی الصدوق ج1 ص434)

8. انا دار العلم

6096 – (وَعَنْهُ) ، أَيْ: عَنْ عَلِيٍّ (قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ –: " «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ» ") ، وَفِي رِوَايَةٍ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» وَفِي رِوَايَةِ الْمَصَابِيحِ: «أَنَا دَارُ الْعِلْمِ " وَعَلِيٌّ بَابُهَا» " وَفِي رِوَايَةٍ زِيَادَةٌ: «فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ مِنْ بَابِهِ»

(مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح ج9 ص3940)

9. انا میزان علم و علی کفتاه

ومن حديث ابن عباس رفعه: أنا ميزان العلم، وعلى كفتاه، والحسن والحسين خيوطه، الحديث،

(المقاصد الحسنة ج1 ص170)

10.علی باب علمی

أَخْرَجَهُ الْخَطِيب فِي تَلْخِيص الْمُتَشَابه من طَرِيق الدَّارَقُطْنِيّ حَدَّثَنَا مُحَمَّد بْن إِبْرَاهِيم الأَنْمَاطِي بِهِ وَقَالَ الديلمي أَنْبَأَنَا أَبِي أَنْبَأَنَا الميداني أنبانا أَبُو مُحَمَّد الحلاج أَنْبَأَنَا أَبُو الْفضل مُحَمَّد بْن عَبْد الله حَدَّثَنَا أَحْمَد بْن عُبَيْد الثَّقَفِيّ حَدَّثَنَا مُحَمَّد بْن عَلِيّ بْن خلف الْعَطَّار حَدَّثَنَا مُوسَى بْن جَعْفَر بْن إِبْرَاهِيم بْن مُحَمَّد بْن عَلِيّ بْن عَبْد الله بْن جَعْفَر بْن أبي طَالب حَدَّثَنَا عَبْد المهين بْن الْعَبَّاس عَن أَبِيهِ عَن جدِّه سهل بْن سعد عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ الله: عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِي وَمُبَيِّنٌ لأُمَّتِي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي حُبُّهُ إِيمَانٌ وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ وَالنَّظَرُ إِلَيْهِ رَأْفَةٌ.

11.هو باب مدینه علمی

73-أخبرنا أبو محمّد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجانيّ قال: حدّثنا أبو الفتح هلال بن محمّد الحفّار قال: حدّثنا إسماعيل بن عليّ بن رزين عن أبيه قال: حدّثنا أخي دعبل بن عليّ قال: حدّثنا شعبة بن الحجّاج عن أبي التّياح، عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: أتاني جبريل عليه السّلام بدرنوك من درانيك الجنّة فجلست عليه، فلما صرت بين يدي ربّي كلّمني و ناجاني، فما علّمني شيئا إلاّ علمه عليّ، فهو باب مدينة علمي.

ثمّ دعاه النبيّ صلّى اللّه عليه و آله إليه فقال له: يا عليّ سلمك سلمي، و حربك حربي، و أنت العلم ما بيني و بين أمّتي من بعدي .

(مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ج1 ص96)

12.و هو باب علمی و وصیی

عن عکرمة، عن ابن عباس رضی اللّه عنه قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لعبد الرحمن بن عوف: یا عبد الرحمن[بن عوف]إنّکم أصحابی و علی بن أبی طالب أخی و منّی و أنا من علی، فهو باب علمی و وصیّی، و هو و فاطمة و الحسن و الحسین هم خیر الأرض عنصرا و شرفا و کرما

(ینابیع المودة لذو القربی ج2 ص333)

13.انت باب علمی

اخبرنی ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکة الکتبی، اخبرنا الحافظ ابو العلا الهمدانی، اخبرنا ابو الفتح عبد اللّه بن عبدوس بن عبد اللّه الهمدانی، حدثنا ابو طاهر الحسین بن سلمة بن علی، عن مسند زید بن علی (علیه السلام)، حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس، حدثنا ابو عبد اللّه محمد بن سهل، حدثنا محمد بن عبد اللّه البلوی، حدثنی ابراهیم بن عبد اللّه بن العلاء قال: حدثنی ابی عن زید بن علی عن أبیه عن جده عن علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قال: قال رسول اللّه (ص) یوم فتحت خیبر: لو لا ان یقول فیک طوائف من أمتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم، لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر علی ملأ من المسلمین إلا أخذوا من تراب رجلیک، و فضل طهورک لیستشفوا به و لکن حسبک ان تکون منی و أنا منک ترثنی و أرثک، و أنت منی بمنزلة هارون من موسی، إلا انه لا نبی بعدی، أنت تؤدی دینی و تقاتل علی سنتی و أنت فی الآخرة اقرب الناس منی، و إنک غدا علی الحوض، و أنت أول داخل الجنة من أمتی، و إن شیعتک علی منابر من نور مسرورون مبیضة وجوههم حولی أشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی، و إن اعداءک غدا ظماء مظمئین مسودة وجوههم مقمحین، حربک حربی و سلمک سلمی، و سرّک سری و علانیتک علانیتی و سریرة صدرک کسریرة صدری، و أنت باب علمی، و إن ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی، و إن الحق معک، و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک، و الایمان مخالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی، و إن اللّه عز و جل أمرنی ان ابشرک انک و عترتک فی الجنة، و ان عدوک فی النار، لا یرد الحوض علی مبغض لک، و لا یغیب عنه محب لک.

قال علی (علیه السلام): فخررت للّه سبحانه و تعالی ساجدا و حمدته علی ما انعم به علی من الاسلام و القرآن و حببنی الی خاتم النبیین و سید المرسلین .

14.هم(اهل بیت) ابواب العلم فی امتی

[28] و فی المناقب: بالاسناد عن أبی الزبیر المکی عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری (رضی اللّه عنهما) قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إنّ اللّه-تبارک و تعالی-اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولا و أنزل علیّ سید الکتب. فقلت: إلهی و سیدی إنّک أرسلت موسی الی فرعون فسألک أن تجعل معه أخاه هارون وزیرا یشدّ به عضده و یصدق به قوله، و إنّی أسألک یا سیدی و إلهی أن تجعل لی من أهلی وزیرا تشدّ به عضدی، فاجعل لی علیا وزیرا و أخا، و اجعل الشجاعة فی قلبه و ألبسه الهیبة علی عدوّه، و هو أول من آمن بی و صدّقنی، و أول من وحّد اللّه معی، و إنّی سألت ذلک ربّی (عزّ و جلّ) فأعطانیه، فهو سید الأوصیاء، اللحوق به سعادة، و الموت فی طاعته شهادة، و اسمه فی التوراة مقرون الی اسمی، و زوجته الصدیقة الکبری ابنتی، و ابناه سیدا شباب أهل الجنة ابنای، و هو و هما الأئمة من بعدهم حجج اللّه علی خلقه بعد النبیین، و هم أبواب العلم فی أمتی، من تبعهم نجا من النار، و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم، لم یهب اللّه محبّتهم لعبد إلاّ أدخله اللّه الجنّة.

(ینابیع المودة لذو القربی ج1 ص197)

15.علی عیبه علمی

٧٧ ـ وأنبأنی أبو العلاء الحافظ الحسن بن أحمد العطار الهمدانی ، أخبرنا الحسین بن أحمد المقری ، أخبرنی أحمد بن عبد الله الحافظ ، حدثنی حبیب بن الحسن ، حدثنی عبد الله بن أیوب القربی [٣] ، حدثنا زکریا بن یحیی المنقری ، حدثنا إسماعیل بن عباد المدنی ، عن شریک ، عن منصور ، عن إبراهیم ، عن علقمة ، عن عبد الله : قال خرج النبی 9 من عند زینب بنت جحش فأتی بیت ام سلمة ـ وکان یومها من رسول الله 9 ـ فلم یلبث ان جاء علی ، فدق الباب دقاً خفیاً فاستثبت رسول الله صلی الله علیه وآله الدق وانکرته ام سلمة فقال لها رسول الله 9 : قومی فافتحی له الباب ، فقالت : یارسول الله من هذا الذی بلغ من خطره ما أفتح له الباب؟ فاتلقاه

بمعاصمی وقد نزلت فی آیة فی کتاب الله بالأمس فقال لها کالمغضب : ان طاعة الرسول طاعة [الله] ومن عصی الرسول فقد عصی [الله] إن بالباب رجلا لیس بالنزق ولا بالخرق [١] ، یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ففتحت له الباب فأخذ بعضادتی الباب حتی إذا لم یسمع حساً ولا حرکة وصرت إلی خدری استأذن فدخل فقال رسول الله 9 : اتعرفینه؟ قلت : نعم هذا علی بن أبی طالب ، قال صدقت ، سحنته من سحنتی [٢] ولحمه من لحمی ، ودمه من دمی ، وهو عیبة علمی ، اسمعی واشهدی ، هو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی ، اسمعی واشهدی هو والله محیی سنتی ، اسمعی واشهدی لو ان عبداً عبد الله الف عام من بعد الف عام بین الرکن والمقام ، ثم لقی الله مبغضاً لعلی لأکبه الله یوم القیامة علی منخریه فی النار

(مناقب خوارزمی ج1 ص88)

16.علی باب الدین

683 الحدیث الأربعون: عنه رضی اللّه عنه قال:

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: علی بن أبی طالب باب الدین من دخل فیه کان مؤمنا، و من خرج منه کان کافرا. (رواه صاحب الفردوس) .

(ینابیع المودة لذو القربی ج2 ص243)

بخش اول : شواهد حدیث

ما برای اینکه ثابت کنیم این حدیث جعلی نیست و مقبول واقع می‌شود و یا حتی تواتر معنوی این حدیث را اثبات کنیم، نیاز داریم که نشان بدهیم این حدیث چه دلالتی دارد و این دلالت چه شواهدی از احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد.

اولین دلالتی که وجود دارد این است که حدیث به ما اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) را نشان میدهد.

زیرا کسی که کلید صندوق گنج دست اوست و یا راه رسیدن به علم باشد ، دسترسی کامل به آنعلم را دارد و علم رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) زیادتر از تمام خلق و انبیا و ملائکه و... است و امیرالمومنین (علیه السلام) که راه رسیدن به این علم است نیز به تبع حضرت اعلمِ خلق میشوند.

حال شواهدی که بر این موضوع وجود دارد را بررسی میکنیم.

شواهد این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم :

1. حدیث علی اکثر علما: این حدیث به چندین طرق صحیح و صحابی های مختلف وارد شده است از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) «وأحمد والطبرانی من حدیث معقل بن یسار وضأت النب صلی هللا علییه وسیلم ذات ییوم فقال هل لک فاطمه تعودها الحیدیث وفیه أما ترضیین أن زوجتیک أقیدم أمتی سیلما وأكثرهم علما وأعظمهم حلما» و سند ها نیز صحیح میباشند. و شاهد بسیار قوی برای اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) است.

2. حدیث علی اقضاکم و یا علی اقضانا : «مسند أحمد» (35/ 11 ط الرسالة):
«وقوله: "عليٌّ أقضانا" ورد مرفوعاً عن أنس بن مالک أیضاً عند ابن ماجه (154)، وإسناده صحیح»
گفته اند قضاوت بهترین علم است و یا گفته اند تمام علم قضاوت است. چرا که تو برای قضاوت به تمامی علوم نیاز داری.

3. اعطی تسعه جزء الحکمه :
أخبرنا أبو غالب بن البنا أنا أبو محمد الجوهری أنا أبو عمر بن حیویة أنا أبو عبد الله الحسین بن علی الدهان نا محمد بن عبید بن عتبة الكندی [5] نا أبو هاشم محمد بن یعلی یعنی الوهبی نا أحمد بن عمران بن سلمة بن عجلان مولی یحیی بن عبد الله عن سفیان بن سعید عن منصور عن إبراهیم عن علقمة عن عبد الله قال كنت عند النبی (صلی الله علیه وسلم) فسئل عن علی فقال قسمت الحكمة عشرة أجزاء فأعطی علی تسعة أجزاء والناس جزءا واحدا .

(تاريخ دمشق ج42 ص384)

این حدیث به طرق مختلفی و از دو صحابی نقل شده و بعضا هم با لفظ که ده جزء علم به امیرالمومنین (علیه السلام) داده شده است ذکر شده.

4. علی باب علمی :

أَخْرَجَهُ الْخَطِيب فِي تَلْخِيص الْمُتَشَابه من طَرِيق الدَّارَقُطْنِيّ حَدَّثَنَا مُحَمَّد بْن إِبْرَاهِيم الأَنْمَاطِي بِهِ وَقَالَ الديلمي أَنْبَأَنَا أَبِي أَنْبَأَنَا الميداني أنبانا أَبُو مُحَمَّد الحلاج أَنْبَأَنَا أَبُو الْفضل مُحَمَّد بْن عَبْد الله حَدَّثَنَا أَحْمَد بْن عُبَيْد الثَّقَفِيّ حَدَّثنَا مُحَمَّد بْن عَلِيّ بْن خلف الْعَطَّار حَدَّثَنَا مُوسَى بْن جَعْفَر بْن إِبْرَاهِيم بْن مُحَمَّد بْن عَلِيّ بْن عَبْد الله بْن جَعْفَر بْن أبي طَالب حَدَّثَنَا عَبْد المهين بْن الْعَبَّاس عَن أَبِيهِ عَن جدِّه سهل بْن سعد عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ الله: عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِي وَمُبَيِّنٌ لأُمَّتِي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي حُبُّهُ إِيمَانٌ وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ وَالنَّظَرُ إِلَيْهِ رَأْفَةٌ.

5. من اراد ان ینظر ادم فی علمه :

أبو سالم كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي المتوفى 652 رواه في (مطالب السئول) نقلا عن كتاب (فضايل الصحابة) للبيهقي بلفظ؟ من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيبته، وإلى عيسى في عبادته فلينظر إلى علي بن أبي طالب عليه السلام

6. لا یودی الا انا و علی:

3719 – حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ حُبْشِيِّ بْنِ جُنَادَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «§عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ»: «هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ صَحِيحٌ»

(سنن الترمذی – ت شاکر ج5 ص636)

7. رسول الله یغر علیا علم غرا :

وأخبرنا أبو القاسم زاهر بن طاهر قال قرئ على سعيد بن محمد بن أحمد البحيرى [3] قالا أنا أبو صالح شعيب بن محمد بن شعيب بن أبراهيم البيهقى أنا أبو بكر محمد بن القاسم بن بشار نا محمد بن يونس نا وهب بن عمرو بن عثمان زاد البحيرى النمرى وقالا عن أبيه عن إسماعيل بن أبى خالد عن قيس بن أبى حازم عن معاوية بن أبى سفيان قال كان رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يغرعليا بالعلم غرا .

(تاريخ دمشق ج42 ص 385)

8. اميرالمومنين عليه السلام انزع البطين:

وقال سبط ابن الجوزىّ : ويُسمّى علىّ عليه السلام البطين ، لأنّه كان بطيناً من العلم ، وكان يقول عليه السلام : لو ثُنِيَت لى الوسادة لَذكرتُ فى تفسير بسم الله الرّحمٰن الرّحيم حِملَ بعير ، ويسمّى الأنزع ، لأنّه كان أنزع من الشرك.

9. على عيبه علمى:

781 و عن ابن عباس رضى اللّه عنه عن النبى (صلّى اللّه عليه و آله) أنّه قال و هو فى بيت أمّ سلمة: «هذا علىّ بن أبى طالب، لحمه من لحمى، و دمه من دمى، و هو منّى بمنزلة هارون من موسى غير أنّى لا نبىّ بعدى»، ثم قال: «يا أمّ سلمة، اشهدى و اسمعى، هذا علىّ أمير المؤمنين، و سيد المسلمين، و عيبة علمى، و بابى الذى أوتى منه، أخى فى الدنيا، و فى الآخرة، و معى فى السنام الأعلى».رواه الصالحانى بإسناده إلى أبى نعيم بإسناده مرفوعا .

(فضائل الثقلين من كتاب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل ايجى ج1 ص272)

10.شربت علم شربا:

وعن على قال: قلت: يا رسول الله، أوصنى، قال: " قل: ربى الله ثم استقم ". قال: قلت: ربى الله، وما توفيقى إلا بالله، قال: " هنيئاً لك العلم أبا حسن، فقد شربت العلم شرباً، وثاقبته ثقباً ".

(مختصر تاريخ دمشق ج18 ص20)

11.علی اعلم امتی :

1491 – سلمَان الْفَارِسِی

أعلم أمتِی من بعدِی عَلیّ بن أبی طَالب

(الفردوس بمأثور الخطاب ج1 ص370)

12.اذن واعیه لعلمی :

حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ سَهْلٍ، قَالَ: ثنا الْوَلِیدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَوْشَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مَکْحُولًا، یَقُولُ: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ: {§وَتَعِیَهَا أُذُنٌ وَاعِیَةٌ} [الحاقة: 12]-[223]- ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِیٍّ، فَقَالَ: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ یَجْعَلَهَا أُذُنَکَ» قَالَ عَلِیٌّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ: فَمَا سَمِعْتُ شَیْئًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَنَسِیتُهُ

حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ، قَالَ: ثنا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ، قَالَ: ثنا إِسْمَاعِیلُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ أَبُو یَحْیَى التَّیْمِیُّ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِی دَاوُدَ، عَنْ بُرَیْدَةَ الْأَسْلَمِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ لِعَلِیٍّ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی أَنْ أُعَلِّمَکَ وَأَنْ أُدْنِیَکَ وَلَا أَجْفُوَکَ وَلَا أُقْصِیَکَ» ثُمَّ ذَکَرَ مِثْلَهُ

(تفسیر الطبری = جامع البیان – ط هجر ج23 ص223)

شواهد این حدیث از زبان امیرالمومنین (علیه السلام)

1)انا وارث علمه:

4635 – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ هَانِئٍ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ نَصْرٍ، ثنا عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ الْقَنَّادُ، ثنا أَسْبَاطُ بْنُ نَصْرٍ، عَنْ سِمَاکِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ عِکْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: کَانَ عَلِیٌّ یَقُولُ فِی حَیَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ: " §إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ: {أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِکُمْ} [آل عمران: 144] وَاللَّهِ لَا نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، وَاللَّهِ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ لَأُقَاتِلَنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَیْهِ حَتَّى أَمُوتَ، وَاللَّهِ إِنِّی لَأَخُوهُ وَوَلِیُّهُ، وَابْنُ عَمِّهِ وَوَارِثُ عِلْمِهِ، فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّی " – 4635 سکت عنه الذهبی فی التلخیص

2)حدیث سلونی قبل ان تفقدونی :

«المستدرک على الصحيحين» (2/ 383 ط العلمية):

3342 - أَخْبَرَنِی أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الشَّیْبَانِیُّ بِالْکُوفَةِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ حَازِمٍ الْغِفَارِیُّ، ثنا أَبُو نُعَیْمٍ، ثنا بَسَّامٌ الصَّیْرَفِیُّ، ثنا أَبُو الطُّفَیْلِ عَامِرُ بْنُ وَاثِلَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیًّا رضی الله عنه، قَامَ فَقَالَ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی، وَلَنْ تَسْأَلُوا بَعْدِی مِثْلِی، فَقَامَ ابْنُ الْکَوَّاءِ فَقَالَ: " مَنِ الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ کُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؟ قَالَ: مُنَافِقُوا قُرَیْشٍ قَالَ: فَمَنِ الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا؟ قَالَ: مِنْهُمْ أَهْلُ حَرُورَاءَ «هَذَا حَدِیثٌ صَحِیحٌ عَالٍ» وَبَسَّامُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الصَّیْرَفِیُّ مِنْ ثِقَاتِ الْکُوفِیِّینَ مِمَّنْ یُجْمَعُ حَدِیثُهُمْ وَلَمْ یُخْرِجَاهُ "

این طرق بسیار زیادی دارد و صحیح هست و تصریح به تواتر این حدیث نیز شده است .

3)علمنی رسول الله الف باب

حَدَّثَنَا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عُقْدَةَ ، نَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ ، نَا إِسْمَاعِیلُ بْنُ عَامِرٍ الْبَجَلِیُّ ، حَدَّثَنِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الأَسْوَدِ ، عَنِ الأَجْلَحِ أَبِی حُجَیَّةَ ، عَنْ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ عَلِیٍّ ، عَلَیْهِ السَّلامُ ، قَالَ : " عَلَّمَنِی رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ، أَلْفَ بَابٍ ، کُلُّ بَابٍ یَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ .

(معجم الشیوخ الدبوسی)

و احادیث دیگری که امیرالمومنین علیه السلام اشاره به علم بیکران خود کردند.

4)بین جوانحی علم جم

1099 - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِی جَدِّی قثنا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ قثنا ابْنُ جُرَیْجٍ قثنا أَبُو حَرْبِ بْنُ أَبِی الْأَسْوَدِ، عَنْ أَبِی الْأَسْوَدِ، قَالَ ابْنُ جُرَیْجٍ: وَرَجُلٌ آخَرُ، عَنْ زَاذَانَ، قَالَا: سُئِلَ عَلِیٌّ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ: إِنِّی أُحَدِّثُ بِنِعْمَةِ رَبِّی، کُنْتُ وَاللَّهِ §إِذَا سَأَلْتُ أُعْطِیتُ، وَإِذَا سَکَتُّ ابْتَدَیْتُ، فَبَیْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّی عِلْمٌ جَمٌّ.

(فضائل صحابه احمد بن حنبل ج2 ص647)

شواهد اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) از زبان صحابه و تابعین

1. امام مجتبی علیه السلام : لم سبقه الاولون و لا یدرکه الاخرون فی العلم:

1721 حدثنا وكيع عن شريک عن أبی إسحاق عن هبيرة خطبنا الحسن بن علی رضی الله عنه فقال لقد فارقكم رجل بالأمس لم يسبقه الأولون بعلم ولا يدركه الآخرون كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبعثه بالراية جبريل عن يمينه وميكائيل عن شماله لا ينصرف حتى يفتح له

(مسند احمد بن حنبل ج1 ص119)

2. بن عباس : اعطی تسعه اعشار علم:

805 و عن ابن عباس رضی اللّه عنه، قال: و اللّه لقد أعطی علیّ تسعة أعشار العلم، و أيم اللّه، لقد شارككم فی العاشر.رواه الطبری و قال: أخرجه أبو عمر

3. بن عباس : علمی و علم اصحاب محمد قطره من علم علی علیه السلام :

النقاش فی تفسيره، قال ابن عباس: علی علم علما رسول الله صلى الله عليه وآله، و رسول الله صلى الله عليه وآله علمه الله، فعلم النبی – صلوات الله عليه وآله – من علم الله، وعلم علی من علم النبی صلى الله عليه وآله، وعلمی من علم علی عليه السلام، وما علمی وعلم أصحاب محمد صلى الله عليه وآله فی علم علی عليه السلام إلا كقطرة فی سبعة أبحر.

4. بن عباس : اذا افتی علی لم نجاوزها:

«فتح الباری» لابن حجر (7/ 73 ط السلفية):

«فقد روی ابن سعد بإسناد صحيح عن ابن عباس قال: إذا حدثنا ثقة عن علی بفتيا لم نجاوزها»

5. عایشه : اعلم الناس بالسنه :

«التاريخ الكبير» للبخاری (3/ 83 ت الدباسی والنحال):

«[2363] جَحْدَبٌ التَّيمیُّ .

قال لنا عليٌّ: حدَّثنا يحيى بنُ اليَمانِ، عن سفيانَ، عن جَحْدَبٍ التَّيْمِيِّ، قال: سمعتُ عطاءً، قالت عائشةُ: عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ»

6. معاويه: ذهب علم و فقه بموت بن ابى طالب :

أخرج المؤرخ ابن عبد البر القرطبى: كان معاوية يكتب فيما ينزل به ليسأل له على بن أبى طالب عليه السلام عن ذلک، فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبى طالب. فقال له أخوه عتبة: لا يسمع هذا منک أهل الشام. فقال له: دعنى عنک.

(الإستيعاب ج 3 ص 1108)

7. خزيمه بن ثابت : انت اعلمنا بالله :

ثم قام خزيمة بن الثابت االنصيارى هو ذو الشيهادتين فقال يا اميرالمومنين ما أصبنا لامرنا هذا غيرک وال كان منقلب الا إليک ولئن صدقنا أنفسنا فيک فأنت أقدم الناس ايمانا وأعلم الناس بالله وأولى المؤمنين برسول هل لک ما لهم وليس لهم ما لک ؟

(تاريخ اليعقوب ج 2 ص 179)

8. بن مسعود : عند على علم ظاهر و الباطن قران:

حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ نَذِيرُ بْنُ جُنَاحٍ الْقَاضِي، ثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، ثَنَا أَبِي، ثَنَا عَبَّاسُ بْنُ عُبَيْدِ اللهِ، ثَنَا غَالِبُ بْنُ عُثْمَانَ الْهَمْدَانِيُّ أَبُو مَالِكٍ، عَنْ عُبَيْدَةَ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «إِنَّ §الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، مَا مِنْهَا حَرْفٌ إِلَّا لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ، وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَهُ عِلْمُ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ»

(حلية الأولياء وطبقات الأصفياء ج 1 ص 65)

9. مالک اشتر : امیرالمومنین (علیه السلام) وارث علم الأنبیاء :

ثم قام مالک بن الحارث الأشتر فقال: أیها الناس، هذا وصی الأوصیاء، و وارث علم الأنبیاء، العظیم البلاء، الحسن الغناء، الذی شهد له کتاب الله بالإیمان، و رسوله بجنة الرضوان. من کملت فیه الفضائل، و لم یشک فی سابقته و علمه و فضله.

(تاریخ الیعقوبی ج2 ص179)

10. عمر بن الخطاب : اعوذ من معضله لیس لها ابوالحسن :

1100 – حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قثنا عُبَيْدُ اللَّهِ الْقَوَارِيرِيُّ قَالَ: نا مُؤَمَّلٌ قثنا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ قَالَ: §كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنٍ.

(فضائل صحابه احمد بن حنبل ج2 ص647)

دومین دلالتی که برای این حدیث است افضلیت امیرالمومنین(علیه السلام) میباشد که بسیار شواهد دارد و احادیث زیادی به آن اشاره میکند.

و به جای اینکه بخواهیم تمام این ادله را بیاوریم و نشان بدهیم فقط به این موضوع اشاره میکنیم که اعلمیت و افضلیت رابطه مستقیم باهم دارند. وقتی امیرالمومنین علیه السلام اعلم باشند بالتبع افضلیت ایشان ثابت میشود. و شواهدی را خلاصتا عرض میکنیم ،

1. حدیث غدیر
2. حدیث طیر
3. حدیث منزلت
4. حدیث رایه
5. حدیث ثقلین

6. حدیث سد ابواب

7. احب و أقرب الی رسول الله

8. ایه مباهله

9. ایه تطهیر

10. حب امیرالمومنین علیه السلام ایمان و بغضش نفاق

بخش دوم : علت تضعیف و جعلی دانستن این حدیث

علامت هایی که برای حدیث جعلی ذکر شده است چند قسمت دارد.:

اول : خود راوی بگوید که حدیث را جعل کردم.ویا راوی از شخصی نقل بکند که بعد وفات او به دنیا آمده باشد.

دوم : روایت مخالف قران باشد و یا مخالف سنت صحیح نبوی ، و مخالف اجماع باشد و یا خلاف مشاهدات و محسوسات باشد. و یا مخالف عقل باشد.

ویعرف الوضع بأمور منها:

١ – إقرار الواضع به.

٢ – مخالفة الحديث للعقل، مثل: أن يتضمن جمعاً بين النقيضين، أو إثبات وجود مستحيل، أو نفي وجود واجب ونحوه.

٣ – مخالفته للمعلوم بالضرورة من الدين، مثل: أن يتضمن إسقاط ركن من أركان الإسلام، أو تحليل الربا ونحوه، أو تحديد وقت قيام الساعة، أو جواز إرسال نبي بعد محمد صلّى الله عليه وسلّم، ونحو ذلك.

(مصطلح الحديث بن عثيمين)

و بعضا ذکر کردند که در طرق حدیث ، منفرد در یک شخصی که کذاب و یا متهم به کذب باشد.

این حدیث نه تنها کسی که نقل کرده است آن را نگفته است که جعل کردم بلکه حتی یحیی بن معین که حدیث اباصلت را نیز می‌گوید : این اهل کذب نیست ، و شاهد دیگری از فیدی برای صحت این حدیث ذکر میکند.

و ما مفصلا به علت نسبت دادن جعل به اباصلت خواهیم پرداخت . کسانی که تضعیف کردند و جعلی دانستند گمان کردند که این حدیث را فقط اباصلت نقل کرده است.

و عدم ملاقات در این حدیث نیست همه متصل هست فقط سماع الأعمش عن مجاهد هست که جوابش را عرض کردیم و سماعش که قطعا ثابت است.

این حدیث مخالف قران نیز نیست ، بلکه در قران شاهدی نیز بر این حدیث هست و آن اینکه سلیمان از داود ارث برد و آیه ای که خدای متعال میفرمایند : یرث من آل یعقوب و... و اهل سنت تاویل کردند بر اینکه این ارث ، علم است چون دلیلی دارند که انبیا مال را به عنوان ارث نمی‌گذارند و میگویند این ارث ، علم هست.

پس علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چی؟ علم او به چه کسی ارث رسید؟ ما احادیث را از امیرالمومنین (علیه السلام) آوردیم که میفرمایند من وارث علم او هستم. و یکی از دلالات این حدیث ، ارث علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمومنین (علیه السلام) هست.

مخالفت این با بعضی از احادیثی که از رسول الله (صل الله علیه وآله وسلم) ذکر شده است وجود دارد. که ما آن را بیان کرده و جواب را عرض میکنیم.

و این حدیث مخالف مشاهدات و محسوسات ما نیست بلکه در علم امیرالمومنین (علیه السلام) ، که همه به آن معترف هستند که ایشان دارای علم بسیاری بوده است ، و آگاه به علم قضاوت و فقه و... بودند.

دلیل اصلی تضعیف مخالفت با اجماع هست که آنها اجماعی را مطرح کردند که ابوبکر اعلم و افضل امت هست . که ما به این ادعا نیز جواب خواهیم داد.

علت جعلی دانستن این حدیث دلالت این حدیث بر اعلمیت و افضلیت است ، که ثابت میکند امیرالمومنین (علیه السلام) اعلم صحابه حتی از ابوبکر و عمر میباشند و این به مزاج اهلسنت خوش نمی آید پس دلیل جعلی دانستن این حدیث کردند .

اول : اجماع

بن حجر مکی در فتاوی حدیثیه خودش برای تصحیح این حدیث اشاره می‌کند که این حدیث دلالت بر افضلیت را رد میکند:

(وَسُئِلَ) رَضِي الله عَنهُ أَن النَّبِي – صلى الله عليه وسلم – قَالَ أَنا مَدِينَة الْعلم وَأَبُو بكر أساسها وَعمر حيطانها وَعُثْمَان سقفها وعَلى بَابهَا هَل الحَدِيث صَحِيح أم لَا

(فَأجَاب) بقوله الحَدِيث رَوَاهُ صَاحب مُسْند الفردوس وَتَبعهُ ابْنه بِالْإِسْنَادِ عَن ابْن مَسْعُود رَضِي الله عَنهُ مَرْفُوعا وَهُوَ حَدِيث ضَعِيف كَحَدِيث أَنا مَدِينَة الْعلم وعَلى بَابهَا وَمُعَاوِيَة حلقها فَهُوَ ضَعِيف أَيْضا وَأما حَدِيث أَنا مَدِينَة الْعلم وعَلى بَابهَا فَهُوَ حَدِيث حسن بل قَالَ الْحَاكِم صَحِيح وَقَول البُخَارِيّ لَيْسَ لَهُ وَجه صَحِيح وَالتِّرْمِذِيّ مُنكر وَابْن معِين كذب معترض وَإِن ذكره ابْن الْجَوْزِيّ فِي الموضوعات وَتَبعهُ الذَّهَبِيّ وَغَيره على ذَلِك وَلَيْسَ مقتضيا لافضليته على أبي بكر وَعمر وَعُثْمَان رَضِي الله .

ترجمه:

(و از او سؤال شد) که آیا حدیثی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «من شهر علم هستم و ابوبکر پایه‌های آن، عمر دیوارهای آن، عثمان سقف آن و علی دروازه‌ی آن است»، صحیح است یا نه؟

(او پاسخ داد) و گفت: این حدیث را صاحب کتاب «مسند الفردوس» روایت کرده و پسرش نیز با سند از ابن مسعود (رضی‌الله‌عنه) به صورت مرفوع نقل کرده است. اما این حدیث ضعیف است، مانند حدیث «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است و معاویه حلقه‌ی آن»، که آن هم ضعیف است. اما حدیث «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است»، حدیثی حسن است و حتی حاکم آن را صحیح دانسته است. با این حال، بخاری گفته است که این حدیث وجه صحیحی ندارد، ترمذی آن را منکر دانسته، ابن معین آن را دروغ شمرده و برخی مانند ابن جوزی آن را در کتاب «الموضوعات» (احادیث جعلی) ذکر کرده‌اند و ذهبی و دیگران نیز از او پیروی کرده‌اند. این حدیث دلالتی بر برتری علی بر ابوبکر، عمر و عثمان (رضی‌الله‌عنهم) ندارد.

چرا که آقای بن تیمیه می‌گوید اجماع هست بر اعلمیت ابوبکر و عمر :

قَالَ الرَّافِضِيُّ : " الثَّالِثُ أَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ".

وَالْجَوَابُ: أَنَّ أَهْلَ السُّنَّةِ يَمْنَعُونَ ذَلِكَ، وَيَقُولُونَ مَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ عُلَمَاؤُهُمْ: إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ، وَقَدْ ذَكَرَ غَيْرُ وَاحِدٍ الْإِجْمَاعَ عَلَى أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَعْلَمُ الصَّحَابَةِ كُلِّهِمْ.

(منهاج السنة النبوية ج7 ص500)

رافضی (شیعه) گفته است: «سومین دلیل این است که علی (علیه‌السلام) بعد از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) داناترین مردم بود«.

و پاسخ این است که اهل سنت این ادعا را رد می‌کنند و می‌گویند: آنچه علمای اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند، این است که بعد از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، ابوبکر و سپس عمر داناترین مردم بودند. و بسیاری از علما به اجماع بر این موضوع اشاره کرده‌اند که ابوبکر داناترین صحابه بوده است.

و با این حدیث که ثابت میکند امیرالمومنین(علیه السلام) اعلم امت هستند مخالفت میشود که ما خلاصتا ادعا بن تیمیه بر اجماع را نیز نقد کردیم که چه اجماعی هست که صحابه و... و حتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این را نفی کردند؟ و حتی دلیلی هم ذکر نشده بر اعلمیت ابوبکر و عمر ، چگونه میتوان گفت که این اشخاص اعلم هستند ؟

برای اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) :

رجوع میکنیم به مقاله ی استاد ابوالقاسمی راجع به اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) که تمام نظرات و دلائل از صحابه و تابعین و علماء راجع به علم امیرالمومنین (علیه السلام) را بیان کرده است.

برای افضلیت امیرالمومنین (علیه السلام): استدلالات زیادی مطرح شده است. ما چون در بحث نقد اجماع هستیم فقط به یک نکته متذکر میشویم :

اشخاص ثقة ای هستند، حتی در این حد که از روات بخاری و مسلم هستند و صحاح و مسانیدی چون مسند احمد بن حنبل ازآنها روایت نقل کردند و این اشخاص قائل به برتری امیرالمومنین (علیه السلام) بر ابوبکر و عمر بودند.

الفاظی که این فهم را به ما میرسانند غلو و یا غالی فی تشیع هست و یا شیعی جلد و یا فرط و یا افراط فی تشیع و یا رافضی و یا له رفض که علماء اهلسنت ترجمه کردند که این الفاظ به کسی اطلاق میشود که امیرالمومنین (علیه السلام) را بر ابوبکر و عمربرتر میدانند.

بن حجر می‌گوید : شیعی یعنی کسی که امیرالمومنین (علیه السلام) را دوست دارد ولی بر ابوبکر و عمربرتر نمیداند ولی اگر مقدم بدارد این میشود غلو فی تشیع و یا رافضی:

والتشيع محبَّة على وتقديمه على الصحابة فَمن قدمه على أبي بكر وَعمر فَهُوَ غال فِي تشيعه وَيُطلق عَلَيْهِ رَافِضِي وَإِلَّا فشيعي

(فتح الباری ج 1 ص459)

کافی است تا نگاهی به مجلد یک فتح الباری شود، اسم بسیاری از صحابه و تابعین و محدثین و ائمه اهلسنت را میبینیم که درباره آنها گفته شده است غالی فی تشیع ، یعنی این اشخاص امیرالمومنین (علیه السلام) را بر ابوبکر و عمربرتر میدانستند ، چگونه اجماعی هست بر افضلیت ابوبکر و عمر که حتی نام این اشخاص در بین آنها دیده میشود؟؟

دوم : مخالفت با سنت

روایت اولی که مطرح شده است برای مخالفت این حدیث با آن:

و تنها روایتی که تقریر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است بر اینکه ابوبکر و عمر افضل هستند فقط یک نوع روایت هست که ما این موضوع را رد میکنیم :

دو روایت از رسول خدا وجود دارد که در تعارض این حدیث قرار میگیرد.

روایت اول :

١٧٨ – قال: أخبرنا عبدوس إذنا، أخبرنا أبو القاسم عبيد الله بن محمد بن عمر خُرْجَة (١)، أخبرنا جدى عمر بن أحمد بن أبان (٢)، حدثنا أبو شُبَيْل إملاء (٣)، حدثنا إسماعيل بن زياد (٤)، حدثنا عمر بن يونس (٥) عن عكرمة بن عمار عن إياس بن سلمة بن الأكوع، عن أبيه سلمة بن الأكوع قال: قال رسول الله – صلى الله عليه وسلم –: "أبو بكر أفضل هذه الأمة إلا أن يكون نبى"

(زهر الفردوس من مسند فردوس بن حجر عسقلانی ج1 ص458)

در این روایت اسماعیل بن زیاد هست که ضعیف هست و حتی علماء سنه گفته اند که جعلی است. مثل ذهبی و البانی. ولی ذهبی میگوید تفرد داره ولی در معنا حق هست. استاندارد دوگانه رامشاهده کنید !!

در جایی که نظر خودشان هست حتی اگر روایت ضعیف باشد آن را تقویت میکنند و میگویند که در معنا حق هست حتی اگر جعلی باشند.

روایت دوم :

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَلاءِ , ثنا أَبِي . ح وَحَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ وَثِيمَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ الْفُرَاتِ أَبُو رِفَاعَةَ الْمِصْرِيُّ , قَالَ : ثنا إِسْحَاقُ بْنُ زِبْرِيقَ الْحِمْصِيُّ , ثنا عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ , عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ , عَنِ الزُّبَيْدِيِّ ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الزُّهْرِيُّ , عَنْ سَالِمٍ , عَنِ ابْنِ عُمَرَ , قَالَ : كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيٌّ : " أَفْضَلُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ , وَعُمَرُ , وَعُثْمَانُ , وَيَسْمَعُ ذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ , وَلا يُنْكِرُهُ " .

(المعجم الکبیر ج12 ص285)

در این روایت یک ناصبی وجود دارد که آن عبدالله بن سالم است و عماره بن وثیمه مجهول میباشد . عمرو بن حارث نیز مجهول است و اسحاق بن ابراهیم نیزکثیر الوهم بوده و متهم به کذب میباشد و یحیی بن معین هم تضعیفش کرده است.

پس روایتی که صریح اشاره کند بر اینکه ابوبکر افضل و اعلم امت هست وجود ندارد. و اگر به روایت غیر صریح بخواهند استدلال بکنند که دیگر هزار هزار حدیث وجود دارد که بر اعلمیت و افضلیت امیر المومنین (علیه السلام) هم با اسانید معتبر ونیز طرق مختلفه استدلال شده است . که ما اجمالا آن را ذکر می کنیم :

حدیث ثقلین _ حدیث علی منی و انا من علی _ حدیث سد ابواب _ حدیث منزلت _ حدیث غدیر _ حدیث علی سید _ حدیث طیر _ حدیث علی خیر البشر _ ایه مباهله _ ایه تطهیر _ حدیث حب و بغض معیار ایمان _ ایه مودت _ حدیث رایه _ حدیث نجوا _ اولین مسلمان _ حدیث تشبیه _ احب الناس الی رسول الله _ لا فتی الا علی _ شجاعت امیر المومنین (علیه السلام) _ اخوت رسول الله با امیرالمومنین (علیه السلام)_ حدیث ذکر و یا النظر فی العلی عباده _ علی امام المتقین و .... .

این احادیث هر کدام احادیث بسیاری باطرق مختلفه و اسانید صحیحه و الفاظ مختلف هستند که من فقط معنای مشترک این حدیث را ذکر کردم.

روایت دومی که برای مخالفت این حدیث با آن بیان شده است :

روایت اول:

1757 – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعِيدٍ، قِرَاءَةً مِنِّي عَلَيْهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، حَدَّثَهُمْ قَالَ: نا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ الرَّقِّيُّ قَالَ: قَالَ لَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ، سَأَلْتُمْ عَمَّا يُرْوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا فِي أَيْدِي -[924]- الْعَامَّةِ يَرْوُونَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّمَا §مَثَلُ أَصْحَابِي كَمَثَلِ النُّجُومِ» أَوْ «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ فَأَيُّهَا اقْتَدَوْا اهْتَدَوْا» ، هَذَا الْكَلَامُ لَا يَصِحُّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنُ زَيْدٍ الْعَمِّيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرُبَّمَا رَوَاهُ عَبْدُ الرَّحِيمِ عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، وَأَسْقَطَ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيِّبِ بَيْنَهُمَا وَإِنَّمَا أَتَى ضَعْفُ هَذَا الْحَدِيثِ مِنْ قِبَلِ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ زَيْدٍ؛ لِأَنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ قَدْ سَكَتُوا عَنِ الرِّوَايَةِ لِحَدِيثِهِ، وَالْكَلَامُ أَيْضًا مُنْكَرٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

(جامع بیان العلم وفضله ج2 ص923)

روایت دوم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: نا عَبْدُ بْنُ أَحْمَدَ، ثنا عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ، ثنا الْقَاضِي أَحْمَدُ بْنُ كَامِلٍ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوْحٍ، ثنا سَلَّامُ بْنُ سُلَيْمٍ، ثنا الْحَارِثُ بْنُ غُصَيْنٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «§أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ» ، قَالَ أَبُو عُمَرَ: «هَذَا إِسْنَادٌ لَا تَقُومُ بِهِ حُجَّةٌ؛ لِأَنَّ الْحَارِثَ بْنَ غُصَيْنٍ مَجْهُولٌ»

(جامع بیان العلم وفضله ج2 ص925)

ما به دو طریق اشاره کردیم و دو طریق دیگر از بن عباس و عمر بن خطاب ماند. حال به نظرات علماء اهلسنت راجع به این حدیث اشاره میکنیم که این حدیث را جعلی می‌دانند .

جدا از اینکه روایت اصحابی کالنجوم ضعیف و جعلی است و من فقط نظرات برخی از علماء را راجع به این حدیث ذکر میکنم:

1. ابن قیم:

وَأَمَّا مَا يُرْوَى عَنْ النَّبِيِّ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ –: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» فَهَذَا الْكَلَامُ لَا يَصِحُّ عَنْ النَّبِيِّ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ –

(إعلام الموقعين عن رب العالمين ج2 ص171)

2. البانی:

و (أصحابي كالنجوم فبأيهم اقتديتم اهتديتم)

وكلاهما لا يصح: الأول واه جدا والآخر موضوع وقد حققت القول في ذلك كله في (سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة) (رقم 58 و59 و61)

(صفة صلاة النبي صلى الله عليه وسلم ج1 ص49)

3. ابن حزم:

(قال ابن حزم (6/ 83): فقد ظهر أن هذه الرواية لا تثبت أصلا، بل لا شك أنها مكذوبة، لأن الله تعالى يقول في صفة نبيه صلى الله عليه وسلم: (و ما ينطق عن الهوى، إن هو إلا وحي يوحى)، فإذا كان كلامه عليه الصلاة و السلام في الشريعة حقا كله و واجبا فهو من الله تعالى بلا شك، و ما كان من الله تعالى فلا يختلف فيه لقوله تعالى: و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا-------ص445 – أرشيف ملتقى أهل الحديث – هل هذا الحديث صحيح أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم – المكتبة الشاملة الحديثة

4. سبکی:

الأول: أن الحديث لا يصح بل هو باطل لا أصل له قال العلامة السبكي لم أقف له على سند صحيح ولا ضعيف ولا موضوع)قلت: وإنما روى بلفظ:(. . . اختلاف أصحابي لكم رحمة)

) صفة صلاة النبي صلى الله عليه وسلم ج1 ص49)

این نظر علماء اهلسنت بود با اینک اشخاص بسیار زیادی تضعیف کردند این روایت را مثل بن حجر ، بن ملقن ، بن عبدالبر . چگونه این حدیث میتواند در تعارض با حدیثی مثل مدینه العلم قرار بگیرد؟

و روایت قبلی که اشاره میکرد بر افضلیت ابوبکر همه ایناها ضعیف هستند و حتی علماء اهلسنت بر ضعف آنها تصریح کردند.

روایت سومی که برای مخالفت این حدیث بیان شده است :

روایتی هست که گفته شده است اگر بعد از من پیامبری بود آن عمر بود که دلالت بر افضلیت عمر میکند:

روایت اول :

«فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل» (1/ 356):

519 – حَدَّثَنَا جَعْفَرٌ قثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ قثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ أنا حَيْوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مِشْرَحِ بْنِ هَاعَانَ الْمَعَافِرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»

روایت دوم :

قَالَ ابْن عدى وَحَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُضَرٍ الْحَلَبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُصْعَبُ بْنُ سَعْدٍ أَبُو خَيْثَمَةَ قَالَ حَدثنَا عبد الله بْنُ وَاقِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَيْوَةُ بن شُرَيْح عَن بكر ابْن عَمْرٍو عَنْ مِشْرَحِ بْنِ هَاعَانَ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ قَالَ رَسُول الله قلى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " لَوْ لَمْ أُبْعَثْ فِيكُمْ لَبُعِثَ عُمَرُ " هَذَانِ حديثان لَا يصحان عَن رغول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. اما الأول: يحيى كَانَ من الْكَذَّابين الْكِبَار.

(موضوعات بن جوزی ج1 ص320)

جعل این حدیث بسیار واضح هست چرا که عمر بعد سن تکلیفش مشرک بود و کسی که مشرک هست نمی‌تواند به پیامبری برسد به نص بسیاری از ایات قران و روایات . دوما اینک این حدیث بر فرض صدور آن نشان دهنده برتری عمر بر تمام صحابه از جمله ابوبکر هست که با اعتقاد اهلسنت همخوانی ندارد.

و افضلیت بدون اعلمیت با عقل سازگار نیست ، چگونه عمر دوازده سال طول کشید که سوره بقره را حفظ بکند اعلم امت است؟ چگونه کسی که خلاف قران فتوی میدهد که تیمم لازم نیست اعلم امت هست؟ چگونه کسی که مخالفت صریح با پیامبر می‌کند در موضوع متعتین اعلم امت هست؟ حتی خود عایشه اشاره می‌کند که عمر حدیث پیامبر درباره گریه نکردن بر میت را درست نفهمیده است، چگونه اعلم امت هست؟

و قبل ذکر کردیم که علامت های حدیث جعلی چیست، مخالفت با عقل و ایات قران، که در این حدیث وجود دارد.

ما رای احمد بن حنبل هم متذکر شدیم درباره این حدیث .

در حالی که این روایت از منفردات مشرح هست. و منفردات او مقبول نیست:

مشرح بن هاعان ، فإنه وإن وثقه ابن معین ، فقد قال ابن حبان : " یروی عن عقبة مناکیر لا یتابع علیها ، فالصواب ترک ما انفرد به " .انتهی من "تهذیب التهذیب" (10/ 155)

در روایتی که مشرح وجود ندارد ضعیف حدیث وجود دارد:

حدثنا أَبُو مُسْلِمٍ الْکَشِّيُّ ، ثنا يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ النَّاجِي ، ثنا ابْنُ لَهِيعَةَ ، عَنْ أَبِي عَشَانَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : " لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ كَانَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ "

بن لهیه درباره او بیهقی می‌گوید اجماع اصحاب حدیث بر ضعف او هست. و همه اورا تضعیف کردند یا به حافظه و یا به .... .
و بن حجر می‌گوید فقط روایت بن مبارک از او بهترین هست.

راوی دیگر این روایت یحیی بن کثیر هست که مجهول هست.

روایت چهارمی که برای مخالفت این حدیث بیان شده است :

حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به اعلمیت ابوبکر کردند هست .مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلا وَصَبَبْتُهُ فِي صَدْرِ أَبِي بكر ، هیچ چیزی خدا در سینه من نگذاشت مگر اینکه من آن را در سینه ابوبکر قرار دادم :

فِي الْخُلَاصَةِ «مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلا وَصَبَبْتُهُ فِي صَدْرِ أَبِي بكر» مَوْضُوع.

(تذكرة الموضوعات الفتنی ج 1 ص93)

شوکانی نیز این حدیث را در قسم جعلی قرار داده است :

19 – حديث: "مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي إِلا وَصَبَبْتُهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ.

ذكره صاحب الخلاصة. وقال: موضوع.

(الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة ج 1 ص335)

بن جوزی نیز می‌گوید که این حدیث را عوام جعل کردند:

وَمِنْهَا مَا لَيْسَ بشئ وَمَا أَزَال أسمع الْعَوام يَقُولُونَ عَن رَسُول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: " مَا صب الله فِي صَدْرِي شَيْئا إِلَّا وصببته فِي صدر أبي بكر

(موضوعات بن جوزی ج 1 ص319)

سوم : مخالفت با عقل

ابن تیمیه که دست ماهری در رد کردن بی دلیل احادیث دارد این بار دست به روش جدیدی میزند و میگوید که کذب از نفس این حدیث فهمیده میشود. چرا که اگر باب علم واحد باشد دیگر به تواتر قول پیامبر نمیتوان دست یافت :

این روایت سند ندارد و علماء اهلسنت این حدیث را در ردیف احادیث جعلی قرار دادند

وَالْكَذِبُ يُعْرَفُ مِنْ نَفْسِ مَتْنِهِ ، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ مَدِينَةَ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهَا إِلَّا بَابٌ وَاحِدٌ، وَلَمْ يُبَلِّغْ عَنْهُ الْعِلْمَ إِلَّا وَاحِدٌ، فَسَدَ أَمْرُ الْإِسْلَامِ، وَلِهَذَا اتَّفَقَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُبَلِّغُ عَنْهُ الْعِلْمَ وَاحِداً ، بَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمُبَلِّغُونَ أَهْلَ التَّوَاتُرِ الَّذِينَ يَحْصُلُ الْعِلْمُ بِخَبَرِهِمْ لِلْغَائِبِ.

) منهاج السنة النبوية ج 7 ص515)

این دلیل خیلی بی اساسی هست:

1. چند حدیث متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد ؟ آیا تمام احادیثی که شما قبولش میکنید متواتر است؟ سیوطی کتابی که احادیث متواتر را ذکر کرده است حدود 113 حدیث بیان کرده. شما خبر واحد را قبول نمیکنید؟! این حرف شما اقای بن تیمیه خنده دار است.

2. خبر متواتر برای کاری است که یقین ما به حصول خبر کنیم ولی وقتی ما قرینه ای داریم که اجتماع بر کذب وجود ندارد چی؟ مگر صحابه کذب براشون محتمل هست ؟ اقای بن تیمیه این حرف شما عدالت صحابه را از بین میبرد. در صورتی که شما قائل هستید کذب بر صحابه محال است.

. پس عملا تعدد صحابه و یا واحد بودن صحابه هیچ تاثیری نمیگذارد.

3. علماء اهلسنت مخصوصا بن صلاح روایتی که بخاری و مسلم نقل کنند را قطعی صدور میدانند و هیچ اشکالی به آن وارد نمی‌کنند و میگویند قطعا از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است. بخاری و مسلمی که ممکن است تواطی بر کذب کنند ولی در صحابه که این احتمال نیست.

در صورتی که علماء زمان بخاری و مسلم جرح زیادی به این دو شخص وارد کرده اند. ولی شما اعتقاد دارید که هیچ جرحی به صحابه وارد نشده است .

چهارم : اباصلت

عبدالسلام بن صالح هروی:

أبوالصلت (ق)

الشیخ العالم العابد ، شیخ الشیعة ، أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی ، ثم النیسابوری مولی قریش ، له فضل وجلالة ، فیا لیته ثقة .

روی عن : مالک ، وحماد بن زید ، وشریک ، وعبد الوارث ، وهشیم وعبد السلام بن حرب ، وابن عیینة ، وعلی بن موسی الرضی ، وعدة .

حدث عنه : عباس الدوری ، وأبو بکر بن أبی الدنیا ، وأحمد بن أبی خیثمة ، ومحمد بن ضریس ، وعبد الله بن أحمد ، والحسین بن إسحاق التستری ، وخلق کثیر . وکان زاهدا متعبدا ، أعجب به المأمون لما رآه ، وأدناه ، وجعله من خاصته . مات أبو الصلت سنة ست وثلاثین ومائتین فی شوالها

(سیر اعلام ج 11 ص 447)

قال ابن محرز : سألت یحیی بن معین عن أبی الصلت ، فقال : لیس ممن یکذب . وقال عباس : سمعت ابن معین ، یوثق أبا الصلت ، وقال عمر بن الحسن بن علی بن مالک ، عن أبیه : سألت یحیی بن معین ، عن أبی الصلت الهروی ، فقال : ثقة صدوق ، إلا أنه یتشیع .

سبط ابن العجمی : الرجل الصالح إلا أنه شیعی جلد

المزی : أدیب فقیه عالم

أحمد بن محمد المالینی : سئل عن عبد السلام فقال نعیم بن الهیصم ثقة

أبو دواد السجستانی : ضابط، ورأیت ابن معین عنده

وقال الدارقطنی : قیل عنه : إنه قال : کلب للعلویة خیر من جمیع بنی أمیة .

وقال النسائی وغیره : لیس بثقة

بن حبان در کتاب مجروحین خود میگوید: به روایت منفرد او نمیشود احتجاج کرد.

عبد السَّلَام بن صَالح بن سُلَيْمَان بن ميسرَة أَبُو الصَّلْت الْهَرَوِيّ يَرْوِي عَن حَمَّاد بْن زَيْد وَأهل الْعرَاق الْعَجَائِب فِي فَضَائِل عَليّ وَأهل بَيته لَا يجوز الِاحْتِجَاج بِهِ إِذَا انْفَرد

بن جوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین اقوال را می اورد:

عبد السَّلَام بن صَالح بن سُلَيْمَان بن ميسرَة أَبُو الصَّلْت الْهَرَوِيّ يروى عَن عَليّ بن مُوسَى الرِّضَا وَحَمَّاد بن زيد قَالَ أَبُو حَاتِم الرَّازِيّ لم يكن عِنْدِي بصدوق وَضرب أَبُو زرْعَة على حَدِيثه وَقَالَ ابْن عدي مُتَّهم وَقَالَ الْعقيلِيّ رَافِضِي خَبِيث وَقَالَ ابْن حبَان لَا يجوز الِاحْتِجَاج بِهِ إِذا انْفَرد

جوزانی ناصبی میگوید : دور از حق هست و به صراحت اشاره به رافضی بودن او می‌کند.

كان أبو الصلت الهروی زائغاً عن الحق مائلاً عن القص

بن حجر او را تایید میکند و جروحی که برای اباصلت ذکر شده است به عنوان کذاب و ...را قبول نمیکند:

4070- عبد السلام ابن صالح ابن سلیمان أبو الصلت الهروی مولی قریش نزل نیسابور صدوق له مناکیر وکان یتشیع وأفرط العقیلی فقال کذاب [من العاشرة] ق

(تقریب التهذیب ج1 ص355)

در شروط جرح ذکر شده است که جرح از کسی که متعصب هست قبول نیست .

و در شروط قبول حدیث ذکر شده است که جرح به مذهب نیز قبول نیست ، برفرضی که جرح به رافضی بودن اورا قبول بکنیم و عقیلی هم برای اینکه رافضی بوده ، تهمت کذاب بودن را به او زده است.

و دلیل تهمت به اباصلت جعل به این حدیث مطرح شده است ، در حالی که اینجا دور پیش می آید.

چون اباصلت این حرف را به بنی امیه زده است که سگ شیعیان از کل بنی امیه برتر است به اهل سنت گزان آمده است .

در حالی که تنها جرح های که به او وارد شده است کذب هست که بن حجر می‌گوید افراط کردند و قبول این جروح را نمیکند.

بن حبان می‌گوید اگر منفرد نباشد قبول هست حدیث او. که ما قبلا ذکر کردیم که فیدی هم این حدیث را نقل کرده است ، نه تنها پس اباصلت راستگو هست و متهم به کذب نیست و تهمت ها به او برای مذهب اوست ، منفرد در روایت نیز نیست. و قبول روایت مبتدع بر فرض هم مطلقا رد نیست ،

پس علت جعل از جهت اباصلت کذبی بیش نیست.

بخش سوم: ردیه علماء اهلسنت بر کسانی که این حدیث را جعلی دانستند :

1. زبیدی:

حديث أنا مدينة العلم فرواه الحاكم فى المناقب من مستدركه والطبرانى فى الكبير وأبو الشيخ بن حبان فى السنة له وغيرهم كلهم من طريق أبى معاوية الضرير عن الأعمش عن مجاهد عن أبى عباس رفعه بزيادة فمن أتى العلم فليأت الباب وقال صحيح الإسناد وأورد ابن الجوزى فى الموضوعات ووافقة الذهبى وغيره على ذلک وأشار إلى هذا ابن دقيق العيد بقوله هذا الحديث لم يثبتوه وقبل إنه باطل وهو مشعر بتوقفه فيما ذهبوا إليه من الحكم يكونه كذباً بل صرح العلائى بالتوقف فى الحكم عليه بذلک فقال وعندى فيه نظر تم بين ما يشهد ليكون أبى معاوية راوى حديث ابن عباس حدث به فزال المجذور ممن هو دونه قال وأبو معاوية ثقة حافظ محتج بإفراده كابن عيينة وغيره فمن حكم على الحديث مع ذلک بالكذب فقد أخطأ.

(تخريج أحاديث إحياء علوم الدين ج3 ص1140)

حدیث «أَنَا مَدِينَةُ العِلْمِ» را حاکم در «المناقب» از مستدرک خود، طبرانی در «الکبیر»، ابوشیخ ابن حبان در «السنة» و دیگران روایت کرده‌اند. همه آن‌ها از طریق ابومعاویه ضریر از اعمش از مجاهد از ابن عباس به صورت مرفوع با این اضافه که «فَمَن أَتَى العِلْمَ فَلیَأتِ البَابَ» نقل کرده‌اند. حاکم این حدیث را با سند صحیح دانسته است. ابن جوزی در «الموضوعات» این حدیث را ذکر کرده و ذهبی و دیگران با او موافق بوده‌اند. ابن دقیق العید نیز به این موضوع اشاره کرده و گفته است: «این حدیث ثابت نشده است» و حتی آن را باطل دانسته و این نشان‌دهنده توقف او در قضاوت درباره آن است. او پیش از این گفته بود که این حدیث دروغ است، اما علایی در قضاوت درباره آن توقف کرده و گفته است: «به نظر من در این حدیث جای تأمل است.» سپس توضیح داده است که ابومعاویه، راوی حدیث ابن عباس، این حدیث را نقل کرده و کسانی که از او پایین‌تر هستند، آن را رد کرده‌اند. او اضافه کرده است: «ابومعاویه فردی ثقه و حافظ است و مانند ابن عیینه و دیگران به او استناد می‌شود. بنابراین، هر کس که با وجود این، حدیث را دروغ دانسته، اشتباه کرده است.»

2. علائى :

هذا أحد الأحاديث التى انتقدَها الحافظ سراج الدين القزوينى على المصَابيح، وزعم أنه موضُوع وقال الحافظ صَلاح الدين العلائى فى أجوبته: " هَذا الحديث ذكره أبو الفرج ابن الجوزى فى الموضوعات من طرق عدة وجزم ببطلان الكل "، وكذلک قال بعده جماعة، منهم الذهبى فى الميزان، وَغيره، والمشهور به رواية أبى الصلت عبد السلام بن صَالح الهروى عن أبى معَاويَة، عن الأعمش، عن [مجاهِد] ، عن ابن عباس مرفوعًا، وعبد السلام هذا تكلم فيه كثير، قال النسائى: ليسَ بثقة، وقال الدارقطنى، وَابن عدى: متهم، زاد الدارقطنى: رافضىٌّ، وقال أبو حاتم: لم يكن عندى بصَدُوق وضرب أبو زُرعة على حديثه، ومع ذلک فقد قال: قال الحاكم:حدثنا الأصم، حدثنا عباس يعنى الدورى قال: سألت يحيى بن معين عن أبى الصلت، فقال ثقة فقلت: أليس قد حدّث عن أبى معَاويَة حديث أنا مدينة العِلم، فقال: قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى وَهو ثقة عن أبى معَاويَة، وكذلک روى صَالح جزرَة أيضًا عن ابن معين، ثم سَاقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس، وَهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدى عن [أبى] معَاويَة".

وَقالَ أبو العباس أحمد بن محمد بن محرز: سَألت يحيى بن معين عن أبى الصلت، فقال: ليسَ ممن يكذب، فقيل له فى حديث أبى معاويَة: " أنا مدينة العِلم " فقال هو من حديث أبى معاويَة أخبرنى ابن نمير قال: حدث به أبو معاوية قديمًا ثم كف عنه، وكان أبوالصلت رَجلا مُوسراً يطلب هذه الأحاديث، ويلزم المشايخ، قلت: فقد برىء أبو الصلت عبد السلام من عهدته وأبو معاوية ثقة مأمون من كبار الشيوخ، وحفاظهم المتفق عليهم، وقد تفرد به عن الأعمش فكان مَاذا؟ وأى استحالة فى أن يقول لله مثل هذا فى حق على، وَلم يأت كل من تكلم فى الحديث وجزم بوضعه بجواب عن هذِه الروَايات الصحيحَة عن يحيى بن معين، ومَع ذلک فله شاهِد قوى روَاه الترمذى من حديث على، ورواه أبو موسى الكجّى وغيره عن محمد بن عمر ابن الرومى، وَهو ممن روى عنه البخارى فى غير الصحيح، وقد وثقه ابن حبان وضعفه أبو داود، وقال أبو زرعَة: فيه لين، وقال الترمذى ورى بعضهم هذا عن شَريک، فقد برئ محمد بن الرومى من التفرد به وشَريک هو ابن عبد الله النخعى القاضى، احتج به مسْلم، وعلق له البخارى ووثقه يحيى بن معين، وقال العجلى ثقة حسن الحديث.

وقال عيسَى بن يونس مَا رأيت أحداً قط أوْرَع فى علمه من شَريک فعَلى هذا يكون تفرده حسنًا، فكيف إذا انضم إلى حديث أبى معَاوِيَة المتقدم، ولا يرد عليه روايَة من أسقط منه الصُنابحى، لأن سُويد بن غفلة تابعى مخضرم أدرک

الخلفاء الأربعة، وسمع منهم فَذِكْرُ الصُنابحی فیه من المزید فی متصل الأسَانید، ولم یأت أبو الفرج، ولا غیره بعله قادحَة فی حدیث شَرِیک سوَی [دعوی] الوضع دفعًا بالصدر. انتهی کلام العلائی.

(قوت المغتذی علی جامع الترمذی ج2 ص1009)

این حدیث یکی از احادیثی است که حافظ سراج‌الدین قزوینی در نقد کتاب «مصابیح» به آن اشاره کرده و ادعا کرده است که این حدیث جعلی (موضوع) است. حافظ صلاح‌الدین علایی نیز در پاسخ‌های خود گفته است: «این حدیث را ابوالفرج ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" از چند طریق نقل کرده و به بطلان همه آن‌ها حکم داده است.» پس از او نیز گروهی از جمله ذهبی در «المیزان» و دیگران همین نظر را تأیید کرده‌اند. مشهورترین راوی این حدیث، ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی است که آن را از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس به صورت مرفوع نقل کرده است. اما عبدالسلام هروی مورد نقد بسیاری قرار گرفته است. نسائی گفته است: «او ثقه نیست.» دارقطنی و ابن عدی نیز او را متهم دانسته‌اند و دارقطنی اضافه کرده است: «او رافضی است.» ابوحاتم نیز گفته است: «او نزد من راستگو نیست.» و ابوزرعه نیز حدیث او را رد کرده است. با این حال، حاکم نقل کرده است که یحیی بن معین درباره ابوالصلت گفته است: «او ثقه است.» و زمانی که از او درباره حدیث «أَنَا مَدِینَةُ العِلْمِ» پرسیده شد، پاسخ داد: «این حدیث را محمد بن جعفر فیدی نیز از ابومعاویه نقل کرده است و او ثقه است.» همچنین صالح جزره نیز از ابن معین این حدیث را نقل کرده است. سپس حاکم این حدیث را از طریق محمد بن یحیی بن ضریس، که ثقه و حافظ است، از محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه روایت کرده است.

ابوالعباس احمد بن محمد بن محرز نیز گفته است: «از یحیی بن معین درباره ابوالصلت پرسیدم، گفت: او از کسانی نیست که دروغ بگوید.» و زمانی که از او درباره حدیث ابومعاویه «أَنَا مَدِینَةُ العِلْمِ» پرسیده شد، پاسخ داد: «این حدیث از ابومعاویه است و ابن نمیر به من خبر داد که ابومعاویه این حدیث را قدیم‌ترها نقل می‌کرد، اما بعداً از نقل آن خودداری کرد.» ابوالصلت فردی متمول بود که به دنبال چنین احادیثی می‌گشت و به مشایخ حدیث مراجعه می‌کرد. به این ترتیب، ابوالصلت عبدالسلام از اتهامات مبرا می‌شود و ابومعاویه نیز ثقه و مورد اعتماد است و از بزرگان و حفاظ حدیث به شمار می‌رود که اجماع بر وثوق او وجود دارد. او این حدیث را به تنهایی از اعمش نقل کرده است، پس چه مشکلی وجود دارد؟ و چه استحالهای دارد که خداوند چنین سخنی را درباره علی (ع) بیان

کرده باشد؟ کسانی که در این حدیث خدشه وارد کرده و آن را جعلی دانسته‌اند، پاسخی برای این روایات صحیح از یحیی بن معین ارائه نکرده‌اند. علاوه بر این، این حدیث شاهد قوی‌ای دارد که ترمذی آن را از حدیث علی (ع) نقل کرده است و ابوموسی کجی و دیگران نیز آن را از محمد بن عمر بن رومی روایت کرده‌اند. محمد بن رومی کسی است که بخاری در غیر صحیح از او روایت کرده است. ابن حبان او را توثیق کرده، اما ابوداود او را ضعیف دانسته است. ابوزرعه نیز گفته است: «در او ضعفی وجود دارد.» ترمذی نیز گفته است که برخی این حدیث را از شریک نقل کرده‌اند. بنابراین، محمد بن رومی از تفرد در نقل این حدیث مبرا می‌شود و شریک، یعنی شریک بن عبدالله نخعی قاضی، فردی است که مسلم از او حدیث نقل کرده و بخاری نیز از او حدیث تعلیق زده است. یحیی بن معین او را توثیق کرده و عجلی نیز گفته است: «او ثقه و حسن الحدیث است.»

عیسی بن یونس نیز گفته است: «من کسی را در علمش پرهیزگارتر از شریک ندیده‌ام.» بنابراین، تفرد او در نقل حدیث، حسن است، به‌ویژه زمانی که به حدیث ابومعاویه قبلی اضافه شود. همچنین روایت کسانی که صنابحی را از سند حذف کرده‌اند، مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا سوید بن غفله تابعی مخضرم است که خلفای چهارگانه را درک کرده و از آن‌ها حدیث شنیده است. بنابراین، ذکر صنابحی در سند، افزایشی در اتصال اسناد محسوب می‌شود. ابوالفرج و دیگران نیز هیچ علت قادحه‌ای در حدیث شریک جز ادعای جعل نیاورده‌اند و این ادعا تنها بر اساس پیش‌داوری است. این پایان کلام علایی است.

3. بن حجر عسقلانی :

وَقَالَ فِي لِسَان الْمِيزَان عقب إِيرَاد الذَّهَبِيّ رِوَايَة جَعْفَر بْن مُحَمَّد عَن أبي مُعَاوِيَة وَقَوله هَذَا مَوْضُوع مَا نَصه وَهَذَا الحَدِيث لَهُ طرق كَثِيرَة فِي مُسْتَدْرك الْحَاكِم أقل أحوالها أَن يكون للْحَدِيث أصل فَلَا يَنْبَغِي أَن يُطلق القَوْل عَلَيْهِ بِالْوَضْع انْتهى وبَقِي للْحَدِيث طرق.

(اللآلىء المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة ج1 ص306)

و او در بخش «لسان المیزان» پس از نقل روایت ذهبی از جعفر بن محمد درباره‌ی ابو معاویه و گفتار او که این حدیث جعلی است، چنین گفته است: «این حدیث طرق و راه‌های نقل زیادی در مستدرک حاکم دارد و کم‌ترین حالت این است که برای این حدیث اصل و پایه‌ای وجود داشته باشد. بنابراین، نباید به طور قطع گفت که این حدیث جعلی است.» سپس اضافه کرده است: «و برای این حدیث راه‌های نقل دیگری نیز باقی مانده است.»

ترجمه‌ی متن به فارسی به این صورت است:

و او در بخش «لسان المیزان» پس از نقل روایت ذهبی از جعفر بن محمد درباره‌ی ابو معاویه و گفتار او که این حدیث جعلی است، چنین گفته است: «این حدیث طرق و راه‌های نقل زیادی در مستدرک حاکم دارد و کم‌ترین حالت این است که برای این حدیث اصل و پایه‌ای وجود داشته باشد. بنابراین، نباید به طور قطع گفت که این حدیث جعلی است.» سپس اضافه کرده است: «و برای این حدیث راه‌های نقل دیگری نیز باقی مانده است.»

4. بن حجر مکی:

وَنَظِيرُ ذَلِكَ أَنَّ بَعْضَهُمْ رَأَى قَوْلَ التِّرْمِذِيِّ فِي بَعْضِ النُّسَخِ فِي حَدِيثِ «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» هَذَا حَدِيثٌ مُنْكَرٌ فَظَنَّ أَنَّهُ أَرَادَ أَنَّهُ بَاطِلٌ، أَوْ مَوْضُوعٌ وَلَيْسَ كَذَلِكَ بَلْ الْمُنْكَرُ قِسْمٌ مِنْ أَقْسَامِ الضَّعِيفِ كَمَا صَرَّحَ بِهِ الْأَئِمَّةُ – رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ – وَمِنْ ثَمَّ اعْتَرَضَ الذَّهَبِيُّ إطْلَاقَ الْخَطِيبِ الْمُنْكَرَ عَلَى الْبَاطِلِ وَوَصَفَ الذَّهَبِيُّ عِدَّةَ أَحَادِيثَ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَمَدَةِ حَتَّى الصَّحِيحَيْنِ بِالنَّكَارَةِ لِأَنَّهَا قَدْ تَرْجِعُ إلَى الْفَرْدِيَّةِ وَلَا يَلْزَمُ مِنْهَا ضَعْفُ مَتْنِ الْحَدِيثِ فَضْلًا عَنْ بُطْلَانِهِ .

(الفتاوی الفقهیة الکبری ج4 ص243)

و نظیر این مورد آن است که برخی وقتی دیدند که ترمذی در برخی از نسخه‌ها درباره حدیث «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» (من شهر حکمت هستم و علی دروازه‌ی آن است) گفته است: «این حدیث منکر است»، گمان کردند که منظور او این است که حدیث باطل یا جعلی است. اما این طور نیست، بلکه حدیث منکر بخشی از احادیث ضعیف است، چنان‌که ائمه (رضی الله عنهم) به این موضوع تصریح کرده‌اند. از همین رو، ذهبی بر اطلاقِ تعبیرِ خطیب مبنی بر اینکه

«منکر» به معنای باطل است، اعتراض کرده است. ذهبی همچنین چندین حدیث در کتاب‌های معتبر، حتی در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم)، را به دلیل نکارت (منکر بودن) توصیف کرده است، زیرا ممکن است این نکارت به دلیل فردیت (انفراد در سند) باشد و این لزوماً به معنای ضعف متن حدیث نیست، چه رسد به بطلان آن.

(الفتاوی الفقهیة الکبری، جلد ۴، صفحه ۲۴۳)

5. الفتنی:

«أَنَا دَارُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» لِلتِّرْمِذِي غَرِيب «أَنا مَدِينَة الْعلم» إِلَخ. قَالَ ابْن حبَان لَا أصل لَهُ وَقَالَ ابْن طَاهِر مَوْضُوع: فِي الْمَقَاصِد لِابْنِ الْجَوْزِيّ فِي الموضوعات وَوَافَقَهُ عَلَيْهِ الذَّهَبِيّ وَغَيره قلت لَهُ متابعات فَمن حكم بكذبه فقد أَخطَأ. (تذكرة الموضوعات ج 1 ص96)

«أَنَا دَارُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» (من خانه علم هستم و علی در آن است) این حدیث برای ترمذی غریب است. همچنین حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ» (من شهر علم هستم) و ... ابن حبان گفته است که این حدیث اصل و پایه‌ای ندارد و ابن طاهر آن را جعلی دانسته است. در کتاب «المقاصد» ابن الجوزی در بخش حدیث‌های جعلی، این حدیث ذکر شده و ذهبی و دیگران نیز با او موافق بوده‌اند. من (مولف) می‌گویم که این حدیث دارای متابعات (شواهد و روایات همراه) است و هر کس آن را دروغ بشمارد، خطا کرده است.

ملا علی قاری :

71 – حَدِيثُأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا //رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي جَامِعِهِ وَقَالَ إِنَّهُ مُنْكَرٌوَكَذَا قَالَ الْبُخَارِيُّ وَقَالَ إِنَّهُ كَذِبٌ لَا أَصْلَ لَهُوَكَذَا قَالَ أَبُو حَاتِمٍ وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍوَأَوْرَدَهُ ابْنُ الْجَوْزِيِّ فِي الْمَوْضُوعَاتِ وَوَافَقَهُ الذَّهَبِيُّ وَغَيْرُهُ عَلَى ذَلِكَ وَقَالَ ابْنُ دَقِيقِ الْعِيدُ هَذَا الْحَدِيثُ لَمْ يُثْبِتُوهُ وَقِيلَ إِنَّهُ بَاطِلٌ وَقَالَ الدَّارَقُطْنِيُّ غَيْرُ ثَابِتٍ وَسُئِلَ عَنْهُ الْحَافِظُ الْعَسْقَلَانِيُّ فَأَجَابَ بِأَنَّهُ حَسَنٌ لَا صَحِيحٌ كَمَا قَالَ الْحَاكِمُ وَلَا مَوْضُوعٌ كَمَا قَالَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ ذَكَرَهُ السُّيُوطِيُّ وَقَالَ الْحَافِظُ أَبُو سَعِيدٍ الْعَلَائِيُّ الصَّوَابُ أَنَّهُ حَسَنٌ بِاعْتِبَارِ طُرُقِهِ لَا صَحِيحٌ وَلَا ضَعِيفٌ فَضْلًا عَنْ أَنْ يَكُونَ مَوْضُوعًا ذَكَرَهُ الزَّرْكَشِيُّ //

(الأسرار المرفوعة فى الأخبار الموضوعة ج1 ص118)

حدیث «أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا» (من شهر علم هستم و علی درِ آن است) را ترمذی در کتاب جامع خود نقل کرده و گفته است که این حدیث منکر (ناشناخته و ضعیف) است. همچنین بخاری نیز آن را نقل کرده و گفته است که این حدیث دروغ است و هیچ اصل و پایه‌ای ندارد. ابوحاتم و یحیی بن سعید نیز همین نظر را داشته‌اند. ابن الجوزی این حدیث را در کتاب «الموضوعات» (حدیث‌های جعلی) آورده و ذهبی و دیگران با او موافق بوده‌اند. ابن دقیق العید گفته است که این حدیث ثابت نشده و برخی آن را باطل دانسته‌اند. دارقطنی نیز گفته است که این حدیث ثابت نیست. هنگامی که از حافظ عسقلانی درباره این حدیث سؤال شد، او پاسخ داد که این حدیث حسن (خوب) است ولی صحیح نیست، همان‌طور که حاکم گفته است، و جعلی نیز نیست، همان‌طور که ابن الجوزی ادعا کرده است. سیوطی این را نقل کرده است. حافظ ابوسعید علائی گفته است که نظر درست این است که این حدیث با توجه به طرق (راه‌های نقل) آن حسن است، نه صحیح و نه ضعیف، چه رسد به اینکه جعلی باشد. زرکشی نیز این را ذکر کرده است.

6. شوکانی :

52 – حديث: " أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا. فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ".رَوَاهُ الْخَطِيبُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مرفوعًا. ورواه الطبرانى، وابن عدى، والعقيلى وابن حبان عن ابن عباس أيضًا مرفوعًا.وفى إسناده الخطيب: جعفر بن محمد البغدادى، وهو متهم.وفى إسناده الطبرانى: أبو الصلت الهروى، عبد السلام بن صالح. قيل: هو الذى وضعه.وفى إسناده ابن عدى: أحمد سلمة الجرجانى، يحدث عن الثقات بالأباطيل.وفى إسناده العقيلى: عمر بن إسماعيل بن مجالد، كذاب.وفى إسناده ابن حبان: إسماعيل بن محمد بن يوسف، ولا يحتج به.وقد رواه ابن مردويه عن على مرفوعًا. وفى إسناده: من لا يجوز الاحتجاج به.ورواه أيضًا ابن عدى عن جابر مرفوعًا بلفظ هذا _ يعنى: عليا _ أمير البررة , وقاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله. أنا مدينة الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. فَمَنْ أَرَادَ العلم فليأت الباب.قيل: لا يصح. ولا أصل له. وقد ذكر هذا الحديث ابن الجوزى فى الموضوعات من طرق عدة، وجزم ببطلان الكل، وتابعه الذهبى وغيره.وأجيب عن ذلک: بأن محمد بن جعفر البغدادى الفيدى، قد وثقه يحيى بن معين. وأنا أبا الصلت الهروى قد وثقه

ابن معين والحاكم. وقد سئل يحيى عن هذا الحديث، فقال: صحيح. وأخرجه الترمذيى عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مرفوعًا. وأخرجه الحاكم فى المستدرك عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْفُوعًا. وَقَالَ: صحيح الإسناد.قال الحافظ ابن حجر: والصواب خلاف قولهما معًا. يعني: ابن الجوزى، والحاكم. وأن الحديث منقسم الحسن، لا يرتقى إلى الصحة، ولا ينحط إلى الكذب، انتهى. وهذا هو الصواب؛ لأن يحيى بن معين، والحاكم قد خولفا فى توثيق أبى الصلت ومن تابعه، فلا يكون مع هذا الخلاف صحيحاً، بل حسناً لغره، لكثرة طرقه كما بيناه , وله طرق أخرى ذكرها صاحب اللآليء وغيره .

(الفوائد المجموعة فى الأحاديث الموضوعةج1 ص348

حدیث: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا. فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (من شهر علم هستم و علی درِ آن است. پس هر کس که علم می‌خواهد، باید به درِ آن بیاید).
این حدیث را خطیب از ابن عباس به صورت مرفوع (منسوب به پیامبر) نقل کرده است. همچنین طبرانی، ابن عدی، عقیلی و ابن حبان نیز آن را از ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

در سند روایت خطیب، جعفر بن محمد بغدادی قرار دارد که متهم است.
در سند روایت طبرانی، ابوالصلت هروی (عبدالسلام بن صالح) قرار دارد و گفته شده است که او این حدیث را جعل کرده است.
در سند روایت ابن عدی، احمد سلمه جرجانی قرار دارد که از ثقات (افراد مورد اعتماد) روایات باطل نقل می‌کرده است.
در سند روایت عقیلی، عمر بن اسماعیل بن مجالد قرار دارد که دروغگو است.
در سند روایت ابن حبان، اسماعیل بن محمد بن یوسف قرار دارد که به او استناد نمی‌شود.

ابن مردویه نیز این حدیث را از علی به صورت مرفوع نقل کرده است، اما در سند آن افرادی قرار دارند که نمی‌توان به آن‌ها استناد کرد.
ابن عدی نیز این حدیث را از جابر به صورت مرفوع با این عبارت نقل کرده است: «این (علی) امیر نیکان و کشنده بدکاران است. هر کس او را یاری کند، یاری شده است و هر کس او را رها کند، رها شده است. من شهر علم هستم و علی درِ آن است. پس هر کس که علم می‌خواهد، باید به درِ آن بیاید«.

گفته شده است که این حدیث صحیح نیست و هیچ اصل و پایه‌ای ندارد. ابن جوزی این حدیث را در کتاب «الموضوعات» از چند طریق نقل کرده و به بطلان همه آن‌ها حکم داده است. ذهبی و دیگران نیز با او موافق بوده‌اند.

در پاسخ به این ادعاها گفته شده است که محمد بن جعفر بغدادی فیدی توسط یحیی بن معین توثیق شده است. همچنین ابوالصلت هروی توسط یحیی بن معین و حاکم توثیق شده است. از یحیی بن معین درباره این حدیث سؤال شد و او گفت: این حدیث صحیح است. ترمذی نیز این حدیث را از علی به صورت مرفوع نقل کرده است. حاکم در مستدرک آن را از ابن عباس به صورت مرفوع نقل کرده و گفته است: سند آن صحیح است.

حافظ ابن حجر گفته است: نظر صحیح این است که با هر دو نظر (ابن جوزی و حاکم) مخالف است. یعنی این حدیث به حسن تقسیم می‌شود، نه به صحت می‌رسد و نه به دروغ بودن. این نظر صحیح است؛ زیرا یحیی بن معین و حاکم در توثیق ابوالصلت و پیروانش مورد مخالفت قرار گرفته‌اند. بنابراین، این حدیث با وجود این اختلافات نمی‌تواند صحیح باشد، بلکه حسن است به دلیل کثرت طرق (راه‌های نقل) آن، همان‌طور که توضیح داده شد. همچنین این حدیث دارای طرق دیگری است که صاحب کتاب «اللآلئ» و دیگران آن‌ها را ذکر کرده‌اند.

7. زرکشی:

قَالَ وَمن حكم فِی هَذَا الحَدِيث بِالْوَضْعِ مَعَ مَا نَقَلْنَاهُ عَن يحيى بن معِين فقد اخطأ وانما سكت ابو مُعَاوِيَة عَن رِوَايَته سَابِقًا لِقَرَابَتِهِ لَا لبطلانه والاثم يحدث بِهِ اصلا مَعَ حفظه واتقانه

قَالَ وَلِلْحَدِيثِ طرق اخرى

(التذکرة فی الأحادیث المشتهرة ج1 ص165)

گفته شده است: هر کس درباره این حدیث با وجود آنچه از یحیی بن معین نقل کردیم، حکم به جعلی بودن آن دهد، قطعاً خطا کرده است. ابومعاویه نیز قبلاً از نقل این حدیث خودداری کرده بود، اما این خودداری به دلیل قرابت و رابطه‌اش با راوی بود، نه به دلیل بطلان حدیث. او با وجود حفظ و اتقانش، این حدیث را نقل نکرده بود.

همچنین گفته شده است: این حدیث دارای طرق (راه‌های نقل) دیگری نیز هست.

8. مناوی:

أنا مَدِينَة الْعلم وَعلى بَابهَا فَمن أَرَادَ الْعلم فليأت الْبَاب) فَإِن الْمُصْطَفى هُوَ الْمَدِينَة الجامعة لمعاني الديانَات كلهَا وَلَا بُد للمدينة من بَاب يدْخل مِنْهُ فَأخْبر أَن بَابهَا هُوَ عَليّ فَمن أَخذ طَرِيقه دخل الْمَدِينَة وَمن لَا فَلَا (عق عد طب ك وَصَححهُ (عَن ابْن عَبَّاس عد ك عَن جَابر) بن عبد الله وَهُوَ // (حسن) // بِاعْتِبَار طرقه لَا صَحِيح وَلَا ضَعِيف فضلا عَن كَونه مَوْضُوعا وَوهم ابْن الْجَوْزِيّ"

(التيسير بشرح الجامع الصغير ج 1 ص377)

"من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است. پس هر کس که علم می‌خواهد، باید به این دروازه بیاید. زیرا مصطفی (پیامبر) شهر جامع تمام معانی دین‌ها است و هر شهری نیاز به دروازه‌ای دارد که از آن وارد شوند. پس او خبر داد که دروازه‌ی آن شهر علی است. پس هر کس راه او را بگیرد، وارد شهر می‌شود و هر کس این راه را نگیرد، وارد نمی‌شود. (این حدیث در منابعی مانند عقاید، عدل، طبقات و دیگر کتاب‌ها آمده است) و برخی آن را صحیح دانسته‌اند (از ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت شده است). این حدیث از نظر سند //حسن// است، نه صحیح و نه ضعیف، و به طور قطع جعلی نیست. و اشتباه ابن جوزی در این مورد است."

این متن اشاره به حدیثی مشهور دارد که در منابع اسلامی آمده و درباره جایگاه امام علی (ع) به عنوان دروازه‌ی علم پیامبر اسلام (ص) سخن می‌گوید.

بخش چهارم:ترجمه اشخاصی که این حدیث را جعلی دانستند:

ما خلاصه ای از ترجمه ی بعضی از اشخاص سرشناسی که این حدیث را جعلی دانستند ذکر میکنیم تا هم این اشخاص را بشناسیم و هم یک کمی راجع به احوالات آنها دانسته باشیم.

1. بن جوزی :

وقال عنه الذهبی: «ما علمت أن أحداً من العلماء صنف ما صنف هذا الرجل».

(سیر اعلام)

وقال ابن خلکان: کان علامة عصره، وإمام وقته فی الحدیث وصناعة الوعظ، صنف فی فنون کثیرة منها «زاد المسیر فی علم التفسیر» أربعة أجزاء، أتی فیه بأشیاء غریبة، وله فی الحدیث تصانیف کثیرة، وله «المنتظم» فی التاریخ وهو کبیر، وله «الموضوعات» فی أربعة أجزاء

(الوفیات الاعیان ص140)

این شخص این حدیث را با تمام طرق کثیر و مختلفش در کتاب موضوعات خودش می آورد و میگوید این حدیث جعلی است.

ما فقط به قول یک شخص راجع به این کتاب بسنده میکنیم:

سیوطی می‌گوید : بن جوزی در این کتاب احادیثی میاورد که هیچ دلیلی بر جعل آنها نیست بلکه در آن حسن و صحیح حتی حدیث صحیح مسلم نیز هست:

وقد أکثر جامع الموضوعات فی نحو مجلدین ، أعنی أبا الفرج بن الجوزی ، فذکر (کثیرا مما لا دلیل علی وضعه ، بل هو ضعیف) ، بل وفیه الحسن ، بل والصحیح ، وأغرب من ذلک أن فیها حدیثا من " صحیح مسلم " کما سأبینه .

قال الذهبی : ربما ذکر ابن الجوزی فی " الموضوعات " أحادیث حسانا قویة .

قال : ونقلت من خط السید أحمد بن أبی المجد ، قال : صنف ابن الجوزی کتاب " الموضوعات " ، فأصاب فی ذکره أحادیث شنیعة مخالفة للنقل والعقل ، وما لم یصب فیه إطلاقه الوضع علی أحادیث بکلام بعض الناس فی أحد رواتها ، کقوله : فلان ضعیف ، أو لیس بالقوی أو لین ، ولیس ذلک الحدیث مما یشهد القلب ببطلانه ، ولا فیه مخالفة ، ولا معارضة لکتاب ولا سنة ، ولا إجماع ، ولا حجة بأنه موضوع سوی کلام ذلک الرجل فی روایة ، وهذا عدوان ومجازفة . انتهی .

(تدریب الراوی ج 1 ص 329)

ذهبی: هَكَذَا هُوَ لَهُ أَوهَام وَأَلوَان مِنْ ترک المرَاجعَة، وَأَخَذَ العِلْم مِنْ صحف، وَصَنَّفَ شَيْئاً لَوْ عَاشَ عُمراً ثَانياً، لَمَا لحق أَنْ يُحرِّره وَيُتقنه.

به سبب ترک مراجعه به کتاب، سخنان بی‌اساس در آثارش مشاهده می‌شود و آن‌قدر تألیف کرده است که اگر عمری دوباره بیابد، نمی‌تواند آن‌ها را اصلاح و بازنویسی کند.

(سیر اعلام و النبلا؛ ج ۲۱ ، ص۳۷۴)

2. بن تیمیه:

سیوطی راجب او میگوید:

وقال الحافظ السيوطى –كما فى طبقات الحفاظ–: ابن تيمية الشيخ الإمام العلامة الحافظ الناقد، الفقيه، المجتهد، المفسر شيخ الإسلام، علم الزهاد، نادرة العصر، تقى الدين أبو العباس... كان من بحور العلم، ومن الأذكياء المعدودين، والزهاد، والأفراد...

ذهبی و بن کثیر و مزی و ... از شاگردان این شخص بودند و دلیلی که برای ضعف قرار داده اند را، از استادشان با تعصب گرفته اند. یعنی مستند إنها فتوی استادشون بود که جعلی دانسته بود. و وقتی بن تیمیه برسی شد، دلیل ضعفش و مختصری از احوالات این شخص بدانیم، دیگر نیازی نیست تا بخواهیم بقیه اشخاص را بررسی کنیم چون از روی بن تیمیه به این نتیجه رسیده اند. .

ذهبی: یا لیت احادیث الصحیحین تسلم منک بل فی کل وقت تغیّر علیها بالتضعیف والإهدار او بالتأویل والإنکار.

ای کاش احادیث صحیحین از زبان تو در امان می ماند، بلکه در هر وقتی بر آنها با تضعیف کردن و ضربه زدن به آنها و با تأویل و انکار غضب می کنی.

(بیان زغل العلم؛ ج ۱ ، ص۳۸)

حسن سقاف: وتأويل بعض كلماته هناک بأی وجه!! فهو ناصبی خبيث و مجسّم بغيض؛ شاء المخالفون أم أبوا.

هرگز دفاع از او و تأویل برخی از کلماتش را به هیچ وجه نمی پذیریم (ابن تیمیه)؛ پس او شخصی ناصبی و خبیث است که خداوند را جسم دانسته و عداوت دارد. چه مخالفان این مطلب بخواهند یا نخواهند.

(مجموع رسائل السقاف؛ ج2 ، ص737)

ما فقط به خلاصه ای از اقوال اشاره کردیم که باعث تاثیر گذاری در مساله می‌شود و آن اینکه بن تیمیه و بن جوزی قطعا یک شخص با تعصب حنبلی مسلک هستند و به شدت نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام) سرسخت و همانطوری که حسن سقاف گفته است ناصبی هستند، خب این اشخاص باید به نسب فضائل امیرالمومنین (علیه السلام) سرسخت باشند و بدون دلیل بگویند جعلی هست.

قول اشخاصی که تعصب دارند در هیچ مکتب و عقلی قبول نیست حال هر چقدر آن شخص ادم با علم و سوادی باشد پس چون قولش احتمال تعصب در آن دارد پذیرفته نمیشود.

ذهبی و بن کثیر هم ذکر کردیم که شاگردان بن تیمیه هستند و تعصب و ناصبی گری پیرو راه او میباشند.

جعلی دانستن این حدیث توسط بخاری را حتی شاگردش ترمذی هم قبول نکرد. و این حدیث را ذکر کرد ، جدا از اینکه بخاری در اوج مخفی کاری و تحریف احادیث هست.

اشخاص دیگری مثل أبو زرعة و ... این اشخاص اولا تمام طرق روایت را ندیدند، و روایتی را که از یک طریق وارد میشود و راوی شخص ضعیفی هست را تضعیف میکنند و فکر میکنند که فقط روایت از این شخص است که صادر شده است.

نزدیک به ده نفر از ابومعاویه این حدیث را نقل کردند، بعضی ها ضعیف و بعضی ها ممدوح و بعضی ثقة هستند ، ابازرعه که یک طرقی را میگوید که این شخص برای من حدیث کرد و آن عمر بن إسماعیل بن مجالد هست و این شخص ضعیف هست پس روایت جعلی شد؟ خیر، روایت از طرق مختلف دیگری نیز وارد شده است مثل طریقی که یحیی بن معین از فیدی از ابومعاویه نقل میکند .

برای اینک قول یک شخصی راجع به جعلی بودن این حدیث حجیت داشته باشد ، آن شخص اول باید تمام طرق را ببیند و دلیل جعل هم بگوید.

به ابازرعه یک شخص ضعیفی حدیثی گفت و او گفت بله جعلی است. دلیل بر این نیست که تمام طرق را دیده باشد. ابازرعه قول یک شخص را تضعیف کرده و نه کل طرق روایت را که هنوز ندیده.

بخش پنجم : اصحاب باب رسول خدا (صلی الله علیه و اله) هستند :

علماء اهلسنت به دلیل اصحابی کالنجوم ... استدلال کردند که صحابه باب علم رسول خدا هستند و ابن حدیث با اصحابی کالنجوم تعارض دارد:

لِقَوْلِ النَّبِيِّ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ –: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا». وَهُوَ حَدِيثٌ بَاطِلٌ، النَّبِيُّ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ – مَدِينَةُ عِلْمٍ وَأَبْوَابُهَا أَصْحَابُهَا.

(أحكام القرآن – ط العلمية بن عربی ج3 ص86)

در اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) باب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند شکی نیست ولی برای بقیه صحابه دلیلی وجود ندارد.

ملا علی قاری میگوید : با اینکه تمام اصحاب رسول خدا باب علم هستند ولی به دلیل این حدیث فهم امیرالمومنین (علیه السلام) بالاتر است :

وَفِيهِ أَنَّهُ لَا مُطَابَقَةَ بَيْنَ الْمُدَّعَى وَالدَّلِيلِ، قَالَ: وَاعْتُرِضَ عَلَى النَّوَوِيِّ بِأَنَّ الَّذِي فَهِمَهُ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ التَّرْكَ مُطْلَقًا، وَهُوَ الظَّاهِرُ عَلَى أَنَّ فَهْمَ الصَّحَابِيِّ لَا سِيَّمَا مِثْلُ عَلِيٍّ بَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ مُقَدَّمٌ عَلَى فَهْمِ غَيْرِهِ ;

(مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح ج3 ص1194)

ما در بخش سند بررسی را انجام دادیم حال یا صحت و یا حسن بودن حدیث فقط دو شرط آخر مونده بود که شاذ بودن و علت خفی مانده بود، که در اینجا تعارض را بررسی کردیم و ثابت کردیم که این حدیث مخالف حدیث ثقات نیست که بخواهد شاذ باشد و از صحت بیافتد.

ما تمام مطالبی که در این باب شایسته بود را ذکر کردیم و احتجاجات را کامل کردیم

نتیجه گیری:

حدیث مدینة العلم یک حـدیث معتبـر نـزد شـیعه اهـل سـنت مـی باشـد کـه بـرای اثبـات مقامـات عالیـه امیرالمـومنین علیه السلام استفاده میشـود از جملـه اثبـات امامـت و مرجعیـت دینـی امیرالمـومنین، شایسـتگی ایشـان بـرای خلافـت ، اعلمیت در بین امت اسلام و افضلیت نسـبت بـه همگـان ، بنـابراین از محققـین محـب اهـل بیـت علـیهم السـلام دعـوت میکنیم ضمن تبیین ادلـه امامـت امیرالمـومنینماننـد حـدیث ثقلـین ، حـدیث منزلـة ، حـدیث غـدیر و... از ایـن حـدیث شریف نیز استفاده نماینـد و اشـکالات مخـالفین در ایـن بـاره را بـا اسـتفاده از مطالـب بیـان شـده و تحقیقـات تکمیلـی خود رفع کرده و حقانیت امیرالمومنین کـه همـان پیـام رسـول خـدا و تکلیفـی اسـت کـه ایشـان بـر عهـده پیـروان شـان قرار دادند به گوش جهانیان برسانند

مطالب بیشتر و ارتباط با مولف

مجموعه تبادل عقاید با هدف نشر معارف اهل بیت در فضای مجازی فعالیت میکند. ما سعی میکنیم فضای مناسبی جهت آموزش تحقیق و ارائه مناسب معارف حقه اهل بیت و نقد مخالفین ایشان فراهم کنیم. جهت دنبال کردن مطالب و یافتن مطالب بیشتر بصورت متن ، صوت یا ویدیو میتوانید به گروه یا کانال تلگرام همچنین به یوتیوب ما بپیوندید

گـــــروه تبـــادل عقـــــاید

«کسب معارف اهل بیت = سعادت ابدی»

گروه تلگرام :

https://t.me/aghayed_gr

کانال تلگرام :

https://t.me/aghayed_ch

یوتیوب تبادل عقاید :

https://www.youtube.com/@aghayed.youtube